

سیاه روز (7) اکتوبر و پیامدهای شوم و فاجعه باران برای مردم افغانستان!

حلقه‌های ملیتهای مختلف افغانستان در طی چندین هزار سال تاریخ وجودی شان سیاه روزهای زیادی را تجربه کرده اند که هرگز فراموش خاطر نسل در نسل آنها نمی شود. این خطه باستانی در طول تاریخ بیش از همه بنا بر موقعیت جغرافیایی سیاسی مهم و حساس آن در قلب قاره آسیا و داشتن خاک حاصل خیز و منابع و ثروتهای سرشار طبیعی و تمدن و فرهنگ غنی بار بار مورد تهاجم قبایل وحشی تاراجگر آسیای میانه و قوت‌های استیلاگر منطقه و قدرت‌های جهانخوار و غارتگر استعماری و امپریالیستی قرار گرفته است. مردم زحمتکش این سرزمین در طی هزاران سال به آبیاری اراضی و کشت و زراعت حیوانات غذایی و تربیه حیوانات اشتغال داشته و در رشد و تکامل تولید و خلق ثروت های مادی و معنوی کوشا بوده و تمدنهای درخشانی را در این منطقه از جهان بوجود آورده اند. در طول تاریخ موقعیت جغرافیایی سیاسی و اهمیت استراتژیک (سوق الجیشی) و دیگر ویژگیهای این سرزمین، حرص و آز قبایل وحشی غارتگر و قدرت‌های سلطه گراهریمنی منطقه و جهان را تحریک کرده و در مقاطع مختلف تاریخ و بدفعات این مردمان و این سرزمین را مورد حملات و حشیانه و تاراج و ویرانی قرار داده اند. زمانی هم این همه ویژگیها با عوامل داخلی سبب شده اند که این سرزمین مورد حملات و حشیانه و ویرانگر قوت‌های استیلاگر و قدرت‌های استعمارگر و امپریالیسم قرار بگیرد. با گواهی تاریخ حلقه‌های این سرزمین در طی چندین هزار سال تمدنهای چندی را بوجود آورده اند که بوسیله مهاجمین وحشی و قدرت‌های سلطه گرا خراجی نابود شده اند. که علت عمده آن مقاومت سرسختانه و دفاع تپای جان و تسلیم ناپذیری این خلقها در برابر دشمنان میهن و آزادی آنها و عدم پذیرش یوغ بردگی نیروهای بیگانه و دفاع از آمان و هستی مادی و معنوی آنها بوده است. از طرف دیگر این همه تجاوزات و جنگهای تجاوزکارانه از جانب نیروهای بیگانه و یا اشتعال جنگهای داخلی توسط فئودالان و سرداران قبایل در طول صدها سال نیروی خلقهای این سرزمین را به تحلیل برده و هربار دست آوردهای معنوی و مادی آنها به تاراج رفته و نابود شده اند.

با نگاهی گذرا به تاریخ؛ حد اقل از چهار هزار سال قبل باین طرف این سرزمین و مردمانش چندین بار مورد حملات اقوام و ملل مهاجم منجمله: هخامنشی های ایران، اسکندر مقدونی، ساسانیان ایران، هیتالیان، اعراب بدوی، ترکان غز، مغولها و تیمورلنگ قرار گرفته اند. و نیز زمانی این سرزمین میان قدرت‌های ازبکان شیبانی، صفویان ایران و مغول های هند تجزیه گردید که از 1507 تا 1709 میلادی دوام نمود. در دوره تسلط اعراب مسلمان به این منطقه، بخشهای از سرزمین افغانستان که در آن وقت خراسان نامیده می شد با سرزمین ایران و سرزمین های آسیای میانه، کشور واحدی را تشکیل می داد؛ مانند دوره حکومت عیاران سیستان؛ دوره سامانی؛ دوره غزنویان؛ دوره غوریان؛ دوره تیموریان هرات و دوره صفویان ایران.

در اواخر دهه چهارم قرن نوزدهم میلادی زمانی که افغانستان در آتش جنگهای داخلی بین فئودالها و شهبازان می سوخت، دولت مرکزی تضعیف و با اثر تفرقه افکنیها و سیاهکاریهای فئودالان و روسای قبایل هم آهنگی و وحدت لازم بین اقوام مختلف وجود نداشت. دولت استعمارگر انگلستان که شبه قاره هند را در تسلط استعماری اش داشت بر اساس منافع غارتگرانه استعماری اش در سال 1839 میلادی بر افغانستان تهاجم نظامی نمود که به مقاومت سرسختانه مردم آزادی خواه افغانستان مواجه گشت. تاریخ این سرزمین گواه است که در تمام دوره ها برخلاف طبقات ارتجاعی فئودال و تاجران دلال و روحانیون ارتجاعی که به دشمنان خلق و میهن تسلیم شده اند، توده های خلق در برابر تجاوزات خارجی با هم متحد شده و مشت محکمی بر دهان سلطه گران و استعمارگران و مزدوران داخلی آنها کوبیده اند. بار دیگر در سال 1878 میلادی دولت انگلیس عزم تسخیر و به مستعمره کشیدن افغانستان را نمود که این بار نیز با مقاومت دلیرانه مردم افغانستان مواجه شد و توده های مردم در کارزار مبارزه نظامی با شجاعت تمام این بار نیز پیروزه ابر قدرت انگلیس را خاک مالیند. بار سوم خلق های افغانستان در سال 1919 شکست فضا احتیاری نظامی و سیاسی را بردولت انگلیس تحمیل کردند. در این زمان بود که مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم افغانستان از رهبری منسجم ملی برخوردار بود و پادشاه (امان الله خان) در رأس رهبری این مبارزه قرار داشت. با پیروزی این انقلاب ملی افغانستان منحصی یک کشور دارای استقلال سیاسی در عرصه بین المللی عرض وجود نمود و مردم از آزادی های سیاسی معینی برخوردار شدند و زمینه برای رشد و ترقی بورژوازی ملی در کشور آماده گردید. اما رهبری این انقلاب ملی بنابر ماهیت و خصلت طبقاتی آن نمی توانست اثرابه مدارج مترقی تری تکامل دهد. زیرا در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری رهبری انقلاب ملی- دموکراتیک از عهده طبقه پرولتاریای انقلابی است. در آن زمان هنوز بورژوازی ملی افغانستان به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از کمترین سطح از رشد هم برخوردار نبود و حلقه های محدودی از روشنفکران به اندیشه های مترقی آشنائی حاصل کرده بودند؛ لذا آن جنبش ملی آزادی خواهانه و ضد استعماری توسط پادشاه با افکار ضد استعماری و ترقی خواهانه اش رهبری گردید. اگر در آن زمان طبقه بورژوازی ملی رهبری آن انقلابی ملی را هم بعهده می داشت؛ آن انقلاب ملی در جهت منافع طبقاتی همین طبقه هدایت می شد. اگر چه دوران آن تحول سیاسی مترقی بسیار کوتاه بود (مدت ده سال) اما اثرات نسبتاً عمیقی در آن شرایط جهانی (خاصاً که انقلاب اکتوبر در امپراتوری تزاری در همسایگی افغانستان به پیروزی رسیده بود) بر افکار و آوازه‌ها مردم افغانستان و منطقه بجا گذاشت. با آنکه در شکست آن پروسه و سقوط دولت امان الله خان توطئه های استعمارگران انگلیس و سیاهکاریهای فئودالها و روحانیون ارتجاعی و عوامل درون دربار سلطنت نقش عمده بازی کردند، اما علل اصلی راهمیت و خصلت طبقاتی امان الله خان و دولت تحت رهبری اش تشکیل می داد. رژیم سلطنت عمدتاً شخص شاه نتوانست (که نمی توانست) از دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان و استقلال سیاسی کشور بیگانه واقعی پاسداری کرده و آنرا در جهت منافع توده های خلق و کشور تکامل دهد. عقب گردهای امان الله خان از برنامه ها و پالیسیهای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی اش و تشدید ستم و استثمار طبقات فئودال و تاجران دلال و گسترش استبداد و مظالم حکام دولتی و ملاکین و خوانین علیه توده های مردم و فشار بار مالیاتیهای کمر شکن بر دهقانان فقیر و مسایل دیگر موجب نارضائی عمومی مردم در کشور گردید. و توطئه های امپریالیسم انگلیس و ارتجاع سیاه داخلی توانستند بر همین زمینه هامؤثر افتند.

بعد از سقوط دولت نسبتاً مترقی امان الله خان در سال 1929 میلادی، حکومت ارتجاعی چند ماهه حبیب الله (کلکانی) و بعد استبداد سیاه خاندان نادرخان برای نیم قرن بر مردم بلاکشیده ما سایه انداخت و مردم و کشور در تمام عرصه ها عقب

نگهداشته شدند. در آن شرایط باموجودیت تمام مساعدتهای مادی و استعدادها و نیروهای بشری ای که در کشور وجود داشت رژیم سلطنتی ظاهر شاه وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم منحیت نماینده طبقات ملاک و تاجران کمپرادور، خلقهای کشور را تحت فشار استثمار و ستم چند لایه نگهداشته و افغانستان منحیت یکی از سش عقب مانده ترین کشورهای جهان باقی ماند. در طی نیم قرن حکمرانی خاندان نادرخان، مردم افغانستان در شرایط فلاکتبار فقر و گرسنگی، بیکاری، تنگدستی، بیماری و بیسوادی و تحمل ستم طبقاتی، ستم امپریالیستی، ستم ملی شنوینستی، ستم جنسیتی و ستم مذهبی بسر می بردند. کتله های ملیونی دهقانان کمزمین و بی زمین، کارگران، مزدورکاران، نیمه پرولتاریای ده، کسبه کاران و اقشار مختلف زحمتکش و فقیر شهر نشین، مامورین پائین رتبه و محصلین و متعلمین از طبقات و اقشار فقیر جامعه در شرایط مشقتباری زندگی می کردند و تضاد طبقات خلق با طبقات حاکم فئودال و کمپرادور (دولت) بیش از پیش شدت یافته بود. لیکن جنبش انقلابی مردمی (دموکراتیک نوین) هم در اوایل دهه پنجاه خورشیدی فروکش کرد و نتوانست با بردن آگاهی سیاسی در بین کارگران و کتله های وسیع دهقانان و بسیج و سازماندهی آنها، مبارزه انقلابی گسترده ای را برای نجات خلق و کشور بر راه اندازد. دولت سوسیال امپریالیسم شوروی که در جوار افغانستان قرار داشت و از سالها قبل با صدور سرمایه زمینه های وابستگی همه جانبه دولت را برایش فراهم ساخته و در تمام عرصه ها منجمله ارتش نفوذ قابل ملاحظه کسب کرده بود. این دولت که برای تسلط کامل بر افغانستان و نفوذ در منطقه منظر فرصت بود؛ دست بکار شد و کودتای را توسط تعدادی از اعضای حزب رومیونیست خلق در درون ارتش، تحت رهبری داوود خان سازمان داد. افغانستان نظریه موقعیت جغرافیایی سیاسی، اهمیت استراتژیک سوق الجیشی و اهمیت اقتصادی آن در منطقه، موجودیت ذخایر غنی زیرزمینی آن (که بیش از هر کشور امپریالیستی دیگری اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی از آن اطلاع وسیع داشت) و موجودیت ثروتهای طبیعی، نیروی کار ارزان و بازار وسیع مصرفی آن؛ یکی از اهداف مهم این ابر قدرت امپریالیستی را تشکیل می داد تا نقشه های تدارک دیده اشرا در تسلط گسترده بر افغانستان و از این طریق نفوذ و تسلط بر این منطقه به منصفه اجراء قرار دهد.

کودتای ننگین و شوم هفت ثور سال 1357 خورشیدی توسط باندهای رومیونیست مزدور خلقی پرچمی با همکاری مستقیم سرویس جاسوسی "شوروی" بوقوع پیوست. در واقع این کودتا مرحله مقدماتی بود برای اشغال نظامی و تسلط استعماری بر افغانستان که در ماه جدی سال 1358 عملی گردید و برای یک و نیم دهه ادامه یافت. باز هم مردم افغانستان علیه رژیم دست نشانده مسکود دست به قیامهای گسترده و جنگ چریکی زدند که با تجاوز نظامی سوسال امپریالیسم شوروی، شورشها و قیامها و جنگ مقاومت ملی سراسر کشور را فراگرفت. مردم آزادخواه افغانستان در طی چهارده سال جنگ بالارتن سوسیال فاشیستهای روسی و رژیم مزدورانهاشجاعانه جنگیدند و قربانی ها و خسارات هنگفتی را متحمل شدند ولی تسلیم دشمنان ملی و طبقاتی نشدند. در طی حدود یک و نیم دهه حاکمیت ننگین حزب رومیونیست مزدور خلق و تسلط استعماری ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی این جانیان وحشی کشتار و جنایات و اجحافات وسیعی را علیه مردم ما مرتکب شدند که از شرح مفصل آن در این نوشته صرف نظری نمیایم. اما از آنجاییکه آن جنگ و مبارزه مردم افغانستان علیه امپریالیستهای روسی و رژیم مزدورش فاقد رهبری انقلابی و مترقی بود؛ گروه های ارتجاعی اسلامی بکمک امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی اسلامی در رهبری جنگ قرار گرفتند و حاصل همه قربانیها و فداکاریهای خلق افغانستان را غصب کردند. بلی! اگر جنبشها و مبارزات برحق توده های مردم علیه ارتجاع و امپریالیسم دارای رهبری انقلابی نباشد خواهی نخواهی توسط نظام حاکم سرکوب می شود و یا زیر رهبری جناحی از طبقات ارتجاعی قرار می گیرد. و لوتوده های مردم هر قدر قربانی بدهند و فداکاری کنند. از اینجاست که مردم افغانستان خاصاً روشنفکران مردمی و روشن بینان جامعه باید از تاریخ مبارزات خلق شان علیه امپریالیسم و ارتجاع در برهه های مختلف تاریخ درس بگیرند و با دقت و ملاحظه عمیق از این تجارب تلخ بیاموزند. زیرا بدون رهبری مترقی و انقلابی مبارزات توده های مردم به پیروزی نمی رسد و میهن از تسلط امپریالیسم و راجع فئودال کمپرادوری نجات نمی یابند.

بعد از سقوط رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیسم و تشکیل دولت اسلامی متشکل از گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور و گروه های مزدور و آدمکش خلقی پرچمی و ملیشه ای آتش جنگ داخلی بین این گروه ها بر سر قدرت دولتی در گرفت و چهار سال دوام کرد. این وحشیان مزدور و خونخواره هازارتن از باشندگان شهر کابل را بقتل رساندند، بخش اعظم شهر را ویران کردند و شنیع ترین جنایات را بر مردم کابل و دیگر ولایات کشور روا داشتند و دارائیهای عامه و مردم را با غارت بردند. بعد دور دیگری از جنگ های ارتجاعی و خانامسوز و ویرانگری این گروه ها و گروه طالبان بر سر قدرت سیاسی آغاز گردید که تا اواخر سال 2001 میلادی ادامه یافت. باز هم کشتار و جنایات، غارتگری و تجاوزات گسترده توسط این باندهای ارتجاعی و مزدور علیه مردم صورت گرفت و ویرانی های بیشتری در تمام عرصه ها توسط این خود فروخته ها بوجود آمد. باید توجه داشت که حوادث جنایتباری و دوسال اخیر کشور با هم رابطه مستقیم دارند؛ زیرا عاملین این همه جنایات و کشتار و تجاوز و ویرانی، قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خارجی و گروه های ارتجاعی مزدور و میهن فروش داخلی بودند و هستند، که در تمام این جنایات و تجاوزات علیه مردم و میهن شریک اند و در مقطعی در ائتلاف با هم عمل کرده اند. از هفتم ماه اکتوبر سال 2001 میلادی که دور دیگری از اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستی در کشور آغاز گردید؛ همه این گروه های جانی و خاین به خلق و میهن زیر چتر حمایت امپریالیسم امریکا و ناتو در چوکات دولت دست نشانده بار دیگر بر مردم افغانستان مسلط شدند.

تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و ناتو به افغانستان و به مستعمره کشیدن کشور بتاريخ 7 اکتوبر سال 2001 میلادی آغاز گردید. این یورش نظامی و حشبانه دارای علل و انگیزه های ظاهری و مخفی بود. در ظاهر امر این حمله نظامی بر اساس پیشنهاد دولت امریکا و فیصله و تصویب شورای امنیت ملل متحد جهت سرکوب گروه القاعده که بتاريخ 11 سپتمبر 2001 طی حملات انتحاری بر برجهای مرکز تجارت جهانی و پینتاگون در نیویورک و واشنگتن که منجر به قتل حدود سه هزار تن گردید و حکومت طالبان که از آن حمایت کرده بود، انجام شد. در افغانستان همه گروه ها و افراد ارتجاعی که نمی خواهند حقایق را درک کنند و به اهداف مخفی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی در این گونه اقدامات پی ببرند و یابند که آگاهانه حقایق را کتمان می کنند و واقعیتها را وارنه جلوه می دهند؛ همین تبلیغات دولت امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی را هنوز هم نشخواری کنند. همچنان دولت امریکا در سال 2003 میلادی به بهانه اینکه رژیم صدام حسین (که از رژیمهای مورد غضب دولت امریکا بود) در صدد ساخت سلاح اتمی است (در حالیکه بعدها با اثر تحقیقات کارشناسان "سیا" و ملل متحد ثابت شد که صدام حسین در صدد ساختن چنین سلاحی نبوده و نه هم "امنیت جهان" از این ناحیه مواجه بخطر بود)، کشور عراق را مورد تهاجم نظامی قرار داد. با آنکه شورای امنیت ملل متحد

ظاهراً برای حمله نظامی امریکا و دولت انگلیس به عراق و سقوط رژیم صدام حسین، رسماً قطع نامه صادر نکرد؛ لیکن در برابر این تهاجم نظامی وحشیانه و غارت و تباهی عراق و کشتار صدها هزار تن و آواره شدن حدود سه میلیون نفر از مردم عراق و جنایت و تجاوزات سهمگین آن علیه مردم عراق، اقدامی هم ننمود. اما باز هم همین قماش گروه ها و افراد سرسپرده امپریالیسم در افغانستان، منطقه و در سطح جهان بی شرمانه هر دو مورد تجاوز نظامی و تسلط استعماری امریکا و ناتو در افغانستان و عراق را بجا دانستند و از آن حمایت کردند. پی بردن به اهداف مخفی امپریالیستها این نیست که ما از اسناد و نقشه های مخفی امپریالیستها بطور مستند آگاهی داشته باشیم؛ زیرا این امر برای ما مقدور نیست. اما چیزیکه برای ما قابل درک و فهم است، شناخت از ماهیت و خصلت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و اهداف و نقشه های غارتگرانه و ضد انسانی و عملکردهای وحشیانه آنست که در طول تاریخ پیدایش سرمایه داری و امپریالیسم بار بار در عمل باثبات رسیده است. ولی این قدرتهای جهانخوار سعی می کنند تا با تبلیغات گمراه کننده و توسل به شیوه های عوام فریبانه توده های خلق ناآگاه را در کشورهای خود شان و در سطح جهان نسبت به اهداف و نقشه های پلید شان در کشورهای مختلف جهان اغوا کنند. از همین جاست تا زمانی که توده های خلق جهان به آگاهی سیاسی نرسند درک و فهم از عملکردهای دولتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی مورد حمایت آنها برای شان آسان نخواهد بود. با آنکه توده های خلق در کشورهای مختلف جهان در طول تاریخ بارها توسط استعمار و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کشورهای شان اغوا شده اند و بعد با تجربه مستقیم باگوش و پوست شان آنرا حس کرده اند؛ اما همین قدرتهای امپریالیستی جنایتکار و غارتگر و مزدوران بومی آنها (دولتهای ارتجاعی) با تغییر چهره و لحن باز هم توانسته اند توده های خلق را فریب دهند. باین صورت برای شناخت از ماهیت و خصلت طبقاتی امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فئودال و تاجران کمپرادور ضرورت به کسب آگاهی انقلابی است. خلقها برای نجات از سلطه و ستم و استثمار طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و طرد استعمار و رسیدن به حق تعیین سرنوشت سیاسی، آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی و پیش برد امور زندگی و ایجاد تحول و ترقی در زندگی شان و رسیدن به رفاه و آسایش ضرورت به مبارزه انقلابی و پیشبرد این مبارزه تا سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم دارند. بدون آگاهی سیاسی و انقلابی هیچ فعالیت و مبارزه ای سیاسی و لوهرفر دفاعکارانه هم باشد به رهائی توده های مردم از استثمار و ستم امپریالیستی و فئودال کمپرادوری نمی انجامد. خلق و ملتی در جهان نیست که دارای تاریخ مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی نباشد. ملتها و خلقهای جهان به نسبتهای مختلف همه این تجارب را دارند که بارها مبارزات شان از طرف دولتهای خودی و امپریالیستهای خارجی سرکوب خونین شده و نتیجه ملموسی برای آنها بیار نیآورده است.

مردم افغانستان خاصاً روشنفکران مردمی و روشن بینان و آزادی خواهان بیاددارند که امپریالیسم امریکا و ناتو در آستانه حمله نظامی به افغانستان و در طی ده سال اخیر چگونه با ماشین عظیم تبلیغاتی اش اذهان مردم افغانستان را معشوش کردند و تجاوز نظامی و تسلط استعماری شانرا "کمک به مردم افغانستان و آوردن دموکراسی و بازسازی و نوسازی کشور و آزادی زنان" جازدند. با آنکه بخشهای زیادی از مردم افغانستان در طی ده سال اخیر تا حدی به نیات شوم و اهداف امپریالیستها و طبقات و گروه های ارتجاعی مزدوری برده اند و جنایات و تجاوزات آنها را بگونه عمیق حس کرده اند؛ ولی در عمل دیده می شود که باز هم بخشهای از مردم ما (بعد از سی و دو سال تحمل جنایت و اجحاف و کشتار و ستم و مظالم امپریالیستها و گروه ها و طبقات ارتجاعی جانی و مزدور امپریالیستها)، تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده آنها دچار توهم هستند. این مطلب را هم نباید از نظر دور داشت که مردم ما خاصاً در طی سی و دو سال اخیر تحت تسلط امپریالیستها و مرتجعین خونخوار از کوچکترین آزادی عقیده و بیان برخوردار نبوده و نیستند. 14 سال تحت تأثیر تبلیغات زهر آگین سوسیال امپریالیستها و رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و حدود نه سال تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده گروه های اسلامی ارتجاعی جهادی و طالبی و ده سال اخیر زیر تأثیر تبلیغات گمراه کننده امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدوران آنها متوهم شده اند. اما آنچه که بصورت عینی ملاحظه می شود که توده های مردم از این همه ستم و جنایت و ظلم و بیاداری گری به ستوه آمده اند.

امپریالیسم امریکا و متحدین آن در صحرگاه روز 7 اکتوبر سال 2001 میلادی تهاجم نظامی شانرا بر افغانستان آغاز نمودند و در حدود چهل و پنج روز صدها هزار تن بمب آتشرا و حتی بمب های خوشه ای را بر سر مردم بی دفاع افغانستان فروریختند. این ابر قدرت جهانخوار و متحدین آن در این مدت هزاران نفر از مردم ما را کشتند و هزاران تن را معلول و معیوب کردند و خسارات هنگفتی را به تأسیسات عامه وارد نمودند و آب و خاک کشور را به مواد مهلک رادیواکتیو آلوده نمودند؛ لیکن بیشرمانه از طریق امواج رادیو و تلویزیون و جراید شان به مردم تبلیغ «کمک بشردوستانه، امنیت و دموکراسی» می کردند. با آغاز حملات نظامی امریکائیان و یو ای به افغانستان گروه های اسلامی متشکل در اتحاد شمال و گروه های جنایتکار و مزدور و آدمکش خلقی پرچمی ها، سازائیا ؛ گروه "افغان ملت" و دیگر گروه های ارتجاعی و اپورتونیستها و تسلیم طلبانی که از سالها قبل صف جنبش انقلابی مردمی را ترک کرده بودند ؛ جان تازه یافتند و بقول خود شان "حیات نوینی" را در سایه حمایت امپریالیستهای اشغالگر آغاز کردند. بعد از سقوط رژیم طالبان و تشکیل دولت موقت و عبوری به سرکردگی کرزی مزدور همه این گروه های ارتجاعی و مزدور بشمول چند تکنوکرات مزدور امپریالیسم در دولت استعماری جمع و هر کدام سهم خود را از خوان نعمت امپریالیسم نصیب شدند.

گروه های ائتلاف شمال که توسط حریفان طالبی شان در کنار پرتگاه سقوط قرار گرفته بودند؛ حیات تازه یافتند و با دریافت میلیونها دلار و اسلحه امریکائی به خدمت ارتش امریکا درآمدند و در سرکوب رژیم طالبان و گروه های القاعده و کشتار مردم و ویرانی کشور سهم گسترده گرفتند. این مزدوران جانی با کمال بی شرمی فخر می فرور شدند و خود را گروه های "جهاد و مقاومت" خوانده که گویا برای آزادی کشور و مردم جنگ و مقاومت کرده اند! مانند اینکه طالبان و هواداران آنها در داخل و خارج کشور جنگ شانرا با قوتهای نظامی امریکا و ناتو و دولت مزدور "جنگ مقاومت ملی" می نامند. این هر دو گروه ارتجاعی و مزدور با استفاده از ناآگاهی مردم با تبلیغات گسترده از طریق رادیو، تلویزیون و وبسایتها و جراید شان به تبلیغات دروغین دست می زنند. گروه های ائتلاف شمال به شیوه های مختلف به تفرقه افکنی در بین ملیتهای غیر پشتون کشور مشغول اند و سعی می کنند تا از این طریق در بین ملیتهای مختلف کشور خصومت خلق کنند. بالمقابل اطرافیان کرزی متعلق به ملیت پشتون و گروه "افغان ملت" برهبری انوار الحق احدی وزیر تجارت دولت مزدور و دیگر حلقه های شونویستی از ملیت پشتون و گروه طالبان و حقانی و گلبدین نیر تلاش می کنند تا اذهان خلقهای ملیت و اقوام پشتون را علیه ملیتهای غیر پشتون معشوش سازند. تا همین یک هفته قبل کرزی و هواداران و گروه "افغان ملت" سعی می کردند تا بر نامه «صلح» را با گروه های طالبان و حقانی و جناح نظامی گلبدین هر چه سریع به موفقیت

برسانند ووزنه مرتجعین ملیت پشتون را در دولت دستنشانده سنگین ترسازند وکرزی مزدوردر رأس این تلاشها قراردارد. بالمقابل گروه های ائتلاف شمال علیه برنامه" صلح" کرزی وقدرتهای امپریالیستی اشغالگربا طالبان قرارگرفته اند. زیربا آامن طالبان در دولت دست نشانده موقعیت اینها تضعیف می شود.

در طی ده سال اخیر قدرتهای امپریالیستی اشغالگربیش از سی هزار تن از مردم ما ربا بمبارانهای وحشیانه وراکت باران مناطق مسکونی کشته و هزاران تن را معلول ومعیوب کرده اند. غرامت یا خون بهای هرافغانی که در طی سالهای اخیر توسط ارتشهای اشغالگربه قتل رسیده ومی رسند حدود دوهزاردالراست. این کم بهاء ترین ارزشی است که مردم مظلوم افغانستان در زدامپریالیستهای وحشی ومزدوران داخلی آنها دارند. لیکن دولت امریکا وناتو برای حفظ جان هروزیروزیر مشاور وکیل پارلمان مزدورش چهارمخافظ مسلح معاش می دهد ویک موترضد گلوله در خدمت آنها قرار داده است. بعلاوه معاشهای چند هزار دالری وامتیازات دیگر برای شان، که در طی ده سال این مصارف سربه میلیاردها دلار می زند. همچنین هزاران تن از مردم ما در حملات انتحاری وبمبگذاریهای گروه های طالبان وحفانی وگلبل الدین در طی این مدت بقتل رسیده ومعلول شده اند.

امپریالیستهای امریکائی وروپائی ودیگران مدعی هستند که در طی ده سال چند ده میلیارد دلار برای "بازسازی" افغانستان کمک کرده اند؛ ولی این "کمکها" برخلاف ادعای آنها برای مردم افغانستان وبهبود شرایط زندگی آنها وبازسازی وآبادانی واقعی کشور بمصرف نرسیده است، بلکه هشتاد درصد آنها صرف تربیت وتجهیز ارتش وپولیس ومامورین "امنیت ملی"، قوای سرکوبگر مردم ومصارف ارکان دولت دست نشانده شده واز باقی بیست درصد هم نصف آن توسط اعضای دولت ووابستگان وخانواده های آنها به غارت رفته است. اینها مثالهای عینی هستند که همه کس شاهد آنهاست. امپریالیستها سالانه صدها میلیون دلار را بدسترس (NGO) ها قرار می دهند که بخش اعظم این مبالغ کلان توسط رئیسهای این (ان جی او ها) باشکال مختلف دزدی وغارت می شود بخشی راهم در آن عرصه های به مصرف رسانده اند که منافع حال وآینده دولت مزدور وقدرتهای امپریالیستی ایجاب می کند. فقط رقم ناچیزی برای مردم بمصرف رسیده است. امپریالیستها ودولت مزدور همیشه تعلیم میلیونها طفل ونوجوان وجوان کشور را بر مردم افغانستان ومردم کشورهای خود شان می کشند؛ در حالیکه اگر منافع سرمایه بین المللی ومصالح دولت مزدور آنها ایجاب نمی کرد به یقین که کمترین توجهی هم به این عرصه صورت نمی گرفت. همین برنامه هم بیشتر بر یک کمیت متورم استوار است تا کیفیت لازم. قابل تذکر است که در این برنامه عمده ترین مسئله توجه وعلاقه مندی وکوشش خود مردم افغانستان بوده است که موجب رشد کمی تا همین سطح در این بخش شده است. در حالیکه در بخش اعظم کشور شاگردان در فصول گرما وسرمای شدید زیر خیمه ها ودر روی زمین های نمناک وسرد درس می خوانند واز کمترین لوازم درسی هم محروم اند. ناگفته نماند که رشد کمی این برنامه در حقیقت مخالف اهداف ونیات امپریالیستها وطبقات ارتجاعی فتودال کمپرادور است. زیرا اینها از این هم وحشت دارند که روزی همین کتله های تحصیل کرده ها که از همین حالاده ها هزار تن آنها بعد از فراغت از تحصیل بیکار هستند؛ برای امپریالیستهای اشغالگرو دولت مزدور موجب دردسرهای خواهند شد. اگر امریکا وناتو در تعمیر وترمیم شاهراهها واحداث جاده های جدید پخته ویا اعمار مراکز تجاری صدها میلیون دلار را بمصرف رسانده اند ویا مصرف صدها میلیون دلار برای دایر کردن لویه جرگه ها وانتخابات های مختلف استعماری؛ همه اینها در جهت خدمت به اهداف آتی وآتی امپریالیسم امریکا وناتو وسرمایه های امپریالیستی وتقویت دولت مزدور بوده است. امپریالیستها ودولت مزدور کمترین اقدام عملی به برنامه های انکشافی وزیربنائی خاصاً در بخش آبیاری وزراعت ومالداری ورشد وانکشاف بخش صنعتی در کشور نکرده اند. در حالیکه در طی ده سال کشت خشخاش وتولید تریاک وهیروئین از رشد قابل ملاحظه برخوردار بوده وسالانه حدود هفتاد درصد تریاک وهیروئین وحشیش جهان در افغانستان تولید می شود. در طی ده سال بودجه عادی دولت مزدور سالانه به دومیلیارد دلار هم نمی رسد که نصف آنرا بشمول تمویل برنامه های انکشافی دولت، قدرتهای اشغالگرو دیگر کشورهای امپریالیستی وارجاعی می پردازند؛ لیکن سالانه حدود چهل میلیارد دلار از درک تولید وفروش مواد مخدر در افغانستان عاید می شود که فقط حدود چهار میلیارد دلار آن به تولید کنندگان داخلی، زمین داران بزرگ ومتوسط می رسد وباقی به جیب مافیائی داخلی وبین المللی می ریزد. بدون شک سران ارتش های اشغالگرو دولت مزدور در آن سهم قابل ملاحظه ای دارند. سالانه میلیاردها مترمکعب منابع آب افغانستان به کشورهای همسایه؛ پاکستان، ایران وترکمستان می رود ولی صدها هزار هکتار زمین زراعتی کشور لم یزرع باقی مانده ودهقانان که حدود دولت نفوس کشور را تشکیل می دهند با شکم گرسنه زندگی می کنند. در طی ده سال اشغال واستعمار صدها هزار جریب زمین دولت ومردم توسط مقامات عالی رتبه دولت، قوماندانها وسران گروه های جهادی غصب شده است. صدها هزار نفر بازگشته از مهاجرت های طولانی از پاکستان وایران در داخل کشوری سریناه وآواره وگرسنه هستند. طبق آمار گریه های اخیر بیش از چهار میلیون نفر بیکار اند. فقر وتنگدستی، شیوع امراض مختلف میکروبی خاصاً توبرکلوز، ملاریا، ایدز واعتیاد به مواد مخدر وامراض روانی در جامعه بیداد می کنند. ده ها هزار کودک مجبور به شاقه ترین وغیر صحنی ترین کارها شده اند. حدود شش میلیون کودک از رفتن به مکتب محروم هستند. لشکری از زنان وکودکان، بزرگ سالان ومعلولین جنگ برای زنده ماندن به گدائی روی آورده اند. ناامنی وفقدان مصنوعیت جانی ومالی، اختطاف وگروگان گیری به منظور باجگیری وتجاوز به زنان توسط باندهای مسلح مرتبط به قوماندانها وسرگروه های تنظیم های جهادی واعضای خاد سابق دولت مزدور روسی در سطح وسیعی وجود دارد. این قماش عناصر لومین واوباش که در طی سی سال توسط تنظیم های اسلامی سازمان داده شده ومسلح شدند که در دوران جنگ ضد روسی ودوران حکومت جهادی ها وده سال اخیر شنیعترین وسخیف ترین جنایات را علیه مردم انجام دادند. همچنین دولت مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی هزاران تن از عناصر لومین واوباش وچاقوکش را توسط نجیب جلالد رئیس (خاد) جذب دستگاه جهنمی خاد کرد ویا کندکهای ملیشه ای تحت رهبری دوستم وملک ودیگر هم قماشان آنها در ولایات مختلف کشور تشکیل دادند واز این عناصر بی خاصیت وفاقد خصلت شریفانه توده ای وانسانی، علیه مردم افغانستان کار گرفتند. گروه های از همین عناصر در طی ده سال اخیر در سراسر کشور دست به آدم ربائی وسرقت مسلحانه می زند. در طی ده سال کم ترین اقدامات از طرف دولت دست نشانده در دستگیری ونابودی این جنایتکاران صورت نگرفته است. برعکس دولت مزدور ونیروهای اشغالگرا همین باندهای جنایتکار در جهت مقاصد شان در کمپنی های امنیتی وشبکه های جاسوسی استفاده می کنند.

دولت کرزی با طرح پالیسی اقتصادی "بازار آزاد" وورود اجناس مصرفی از کشورهای خارج خاصاً پاکستان، چین، ایران، کوریای جنوبی وتایوان، صنایع نوپای داخلی را شدیداً ضربه زده وبه سقوط کشانده است. سکتور صنایع

د افغانستان ده سال قبل تقريباً از صفر آغاز گرديد و در طی ده سال چندین صد کارخانه در کابل، هرات، بلخ، ننگرهار و ولايات ديگر آغا ز به فعاليت توليدی کردند؛ اما این صنایع نوپا نتوانستند در برابر هجوم اجناس کشورهای ديگر به رقابت بپردازند و دولت در هيچ عرصه ای از آنها حمايت نکرده و نمی کند و قبل از آنکه بيا ايستاده شوند فلج شده و سقوط کردند. تعدادی از صاحبان صنایع هم به علت عدم شرایط لازم و نبود امنیت و مصونيت کشور را ترک کردند. باین صورت سرمایه ها و صنایع ملی (متوسط) افغانستان مانند ده ها سال قبل به سر نوشت شومی گرفتار گردیده و از رشد و انکشاف لازم باز ماندند. در طول تاریخ و در دوره های مختلف سر نوشت بورژوازی ملی (صنعتی) در افغانستان مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تحت سلطه مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستها چنین بوده است. به يقين که ده سال اخير نیز تحت تسلط استعماری امپریالیسم و دولت مزدوران بورژوازی ملی (صنعتی) افغانستان سر نوشتی بهتر از این نمی توانست داشته باشد. دولت دست نشانده در طی ده سال حد اکثر از تصدیهای دولتی از قبیل فابریکه ها، شرکتها، معادن ذغال سنگ و معادن سمنت و غیره را که از سابق باقی مانده بودند بنام برنامه " خصوصی سازی" به قیمت های بسیار نازل به حراج گذاشته و توسط قدرت مندان و اعضای خانواده های آنها خریداری شده است. این اقدام خایانه نيز ناشی از سرشت ضد مردمی این دولت است.

امپریالیستها و دولت مزدور با غواگری صحبت از رشد و انکشاف فرهنگ و دموکراسی در جامعه دارند؛ در حالیکه اینها اگر در این زمینه اقدامی هم کرده اند همان رشد فرهنگ ارتجاعی امپریالیستی و فرهنگ فئودال کمپرادوری است. دموکراسی نه برای مردم که برای طبقات و باندهای جنایتکار حاکم است. زمانی مردم افغانستان از دموکراسی بهره مند می شوند که حاکمیت طبقاتی در جامعه از آن آنها باشد. دموکراسی یک پدیده طبقاتی است که در طی صدها سال بورژوازی و امپریالیسم و ديگر طبقات ارتجاعی سعی کرده اند تا ماهیت طبقاتی آنرا پنهان کرده و دموکراسی طبقاتی خود را با دهل و نغاره دموکراسی برای عموم مردم جابزنند. اگر ده ها کانال تلویزیون و ده ها موج رادیو و صدها روزنامه و جریده توسط امپریالیستها و گروه های جهادی و خلقی و پرچمی تمویل می شوند و ده ها تن نویسنده و باصلاح صاحب نظر را بنامهای مختلف اجیر کرده اند تا در اغوی مردم و اغتشاش اذهان آنها قلم فرسائی کرده و گلون پاره کنند، همه و همه این دستگاه ها در خدمت اهداف و منافع قدرتهای امپریالیستی و دولت مزدوران که چیزی جز فرهنگ ارتجاعی و تسلیم طلبی و انقیاد ملی تبلیغ و ترویج نمی کنند. بهمین ترتیب بیش از صد حزب "سیاسی" و ده ها انجمن " فرهنگی و اجتماعی" که توسط گروه ها و عناصر ارتجاعی و مزدور امپریالیسم و ارتجاع تشکیل شده اند، همه در جهت تقویت و حفظ نظام مستعمراتی کنونی و تحکیم پایه های قدرت دولتی طبقات ارتجاعی مزدور فعالیت می کنند. در حالیکه زمینه برای رشد و انکشاف علم و فرهنگ مترقی و فرهنگ مردمی بسیار محدود است و بیا وجود ندارد. زیر استعمار و امپریالیسم و ارتجاع حاکم از دشمنان قسم خورده علم و فرهنگ مترقی اند و از طریق تدوین و تصویب قانون اساسی استعماری خاصاً بر مبنای اصول و احکام شریعت اسلام و ديگر قوانین ارتجاعی، امکانات رشد و تکامل فرهنگ مترقی و مردمی را در جامعه سد کرده اند. کرسی مزدور چند پارتهای جوانان و محصلین و متعلمین را مخاطب قرار داده و گفته است که " فقط درس بخوانید و از سیاست دوری کنید". البته منظور کرسی مشخص است؛ یعنی دوری از سیاست مترقی و رزمنده، سیاستی که علیه تسلط استعماری امپریالیستها و جنایات دولت مزدور افشگری کرده و از منافع طبقات خلق و میهن دفاع کند و در جهت بیداری و آگاهی سیاسی توده های خلق مبارزه کند؛ در نزد امپریالیستها و طبقات حاکم ارتجاعی، بد و مردود است. همچنین در شرایط تسلط مستقیم استعماری امپریالیسم و حاکمیت تاریکترین ارتجاع مذهبی قرون وسطائی مزدوران، صحبت از مطبوعات آزاد، آزادی عقیده و بیان، آزادی زنان و دموکراسی و آزادی تشکیل احزاب سیاسی همه حرفهای مفت و پوچی بیش نیستند. این یک امر مسلم است که تحت چنین شرایط احزابی اجازه فعالیت دارند که ماهیت فکری، ایدئولوژیک سیاسی آنها مشخص است. بیش از نود درصد این احزاب توسط گروه های جانی و میهن فروش سی سال اخير از قبیل خلقی پرچمی ها و ديگر گروه های روسی، گروه های اسلامی و ديگر احزاب ارتجاعی و احزاب بورژوا رفورمیستی تشکیل شده اند. همچنین ده ها انجمن و کانون فرهنگی و اجتماعی بنام جامعه "مندی" تحت این شرایط بر همین منوال فعالیت دارند. چندین انجمن و محفل و اتحادیه زنان توسط گروه های زنان خلقی پرچمی و گروه های اسلامی و ديگر گروه های ارتجاعی در سطح جامعه اجازه فعالیت یافته اند. همه و همه اینها در خدمت امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور هستند. در چنین اوضاع و شرایطی هیچ گونه امکانی برای فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی و انقلابی بگونه علنی و نیمه علنی وجود ندارد. در همه این مطبوعات عربی و طویل باصلاح غیر دولتی و "آزاد" عمدتاً دو گروه فعالیت دارند: یک گروه دولت مزدور را در جهت " اصلاح" انتقاد می کند و ديگری گروه اپوزیسیون رقیب دولت کرسی است که اگر بتواند منحيث جایگزین کرسی بخش اعظم قدرت دولتی را تصاحب کند. عده ای هم از گروه های که خود را "آزاد و مترقی و غیر وابسته" معرفی می کنند، فعالیتهای آنها از سطح بظاهر "انتقاد های تند و تیز" از دولت دست نشانده و بعضاً از قوتهای اشغالگر به شیوه رفورمیستی فراتر نمی رود. اینها بزعم شان می خواهند؛ از طریق رفورم نظام مستعمراتی را " اصلاح" کنند. در حالیکه دولتی با چنین ماهیت طبقاتی که در سایه ارتشهای قدرتهای امپریالیستی به حیاتش ادامه می دهد؛ چگونه ممکن است که بتواند آنرا از طریق چنین مبارزه "اصلاح" نمایند؟! این یک سفاهت سیاسی و خرد باختگی بیش نیست. البته گروه ها و افرادی که با چنین طرز تفکری در شرایط ده سال اخير در داخل و یا خارج کشور فعالیت سیاسی دارند و یا از طریق برنامه های (ان جی او) نی فعالیت میکنند سابقه و حال سیاسی مشخص دارند و از آنها نمی توان جز این توقعی داشت.

به همین ترتیب امپریالیستها مدعی اند که در طی ده سال در افغانستان برای دولت سازی و بیا باصلاح دولت ملت سازی میلیاردها دلار مصرف کرده اند؛ بلی! همین دولت دست نشانده باماهیت طبقاتی و ساختار تشکیلاتی آن یکی از ارمانهای امپریالیستهاست. دولتی دست نشانده که طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادوری توانند حاکمیت طبقاتی شان را از طریق آن بر مردم افغانستان اعمال کنند؛ دولتی تا گلون غرق در فساد و رشوت و دزدی که بحران و تضادهای درونی آن آنقدر شدید است که فقط از برکت دالر ها و سایه ارتشهای اشغالگر است که چوکت بندی تشکیلاتی آن بجامانده است؛ دولتی است که امپریالیستهای اشغالگر از طریق آن می توانند حاکمیت استعماری شان را بر مردم افغانستان اعمال کنند و سلطه استعماری خود را بر افغانستان از طریق آن " مشروعیت" بخشند. دستگاه قضائی این دولت نیز در خدمت اهداف امپریالیستهای اشغالگر و طبقات حاکم و زور مندان داخل دولت است. همچنین امپریالیستها تشکل بزرگی را از ملاحای جیره خوار بنام " شورای سراسری علماء افغانستان" ایجاد کرده اند که صدها تن عضو دارد تا با استناد به آیت وحدیت موجودیت ارتشهای اشغالگر و حاکم مستعمره بودن کشور را توجیه نموده و مهر "مشروعیت" بر آن بزنند و بر جنایات و تجاوزات

امپریالیستها و دولت مزدور آب تطهیر بیابانند. چنانکه پارلمان دولت مزدور حالت اشغال و استعمار کشورهای پیمانه‌های اسارت اوستعماری امپریالیسم امریکا و ناتو را از این طریق "قانونیت" می‌دهد.

برگردیم به موضوع آن‌دهه از "روشنفکران" اجیر در داخل و خارج کشور که در طی ده سال اخیر، افشاگرها، روشنگرهای و رایه نظریات و مواضع جنبش انقلابی مردمی کشور درباره اوضاع دهه های قبل و دهه اخیر کشور را، مورد حمله و تمسخر قرار می‌دادند و می‌دهند. اینها ساده لوحانه چنین استدلال می‌کنند که: افغانستان کشوری فقیر است و چیزی ندارد که امپریالیستهای امریکائی و اروپائی به آن چشم داشته باشند. اینها تحلیلهای علمی و واقع‌بینانه گروه‌ها و افراد مربوط به جنبش انقلابی و مترقی کشور را، "دگمهای کتابی" می‌خوانند. این اجیران سرمایه استدلال می‌کنند که: دولت امریکا و دولتهای اروپائی بخاطر مبارزه با تروریسم بین المللی و سرکوب و نابودی آن به افغانستان آمده اند تا هم کشورهای خود و هم افغانستان را از تروریستها امن سازند و ریشه افراط گرایی اسلامی را از منطقه جهان برکنند و این یک چانس طلائی برای مردم افغانستان است تا از آن بهره برداری کنند. از جمله این عناصر آقای بنام داوود مرادیان استاد علوم سیاسی در یکی از پوهنتونهای خصوصی در کابل است که همیشه از طریق مصاحبه های طولانی اش با تلویزیونها چنین درفشانی می‌کند که: "در طی ده سال منافع مردم افغانستان و منافع امریکا و ناتو در همسوئی باهم قرار گرفته اند و باید ما از این فرصت طلائی و کم نظیر استفاده کنیم". این آقا یکی از تحصیل کرده های هم‌قماش رنگین دافر سپینا و دکتر رسول رحیم و دیگران است. اینکه این آقایان کی هستند، چه سابقه ای دارند و در طی ده سال اخیر در کجای این دولت قرار داشته اند و چگونه از امپریالیسم به ستایش می‌پردازند و چگونه داشته های ذهنی خود را بجای واقعیت بخورد مردم افغانستان می‌دهند به همه معلوم است. لیکن مسئله اینجاست که اگر کسی شمه ای از خرد و دانش علمی و وجدان انسانی برخوردار باشد؛ حاضر نمی‌شود بگوید که منافع مردم افغانستان با منافع امپریالیستهای اشغالگر و استعمارگر در هم سوئی قرار دارند و یا امپریالیستها برای آزادی و دموکراسی و عمران افغانستان آمده اند. آمده اند تا گروه های اسلامی افراطی را قلع و قمع کنند و دولت دموکراتیکی در افغانستان بوجود آورند! اگر کسی خود فروخته و استعمارزده نباشد چگونه ممکن است که از اهداف شوم و غارتگرانه امپریالیستها علیه خلقها و ملل تحت ستم در جهان باین پروئی چشم ببویشد. اینرا می‌گویند عمق ارتجاع و سرسپردگی این عناصر خود فروخته! در حالیکه خلاف نظر این آرایشگران نظام سرمایه داری، امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای بزرگ امپریالیستی به کمک مردم افغانستان نشناخته اند تا آنها را از رژیم قرون وسطائی طالبان و القاعده نجات داده و آنها را به دموکراسی و جامعه مدنی و رشد و ترقی برسانند. این قدرتهای امپریالیستی روی محاسبات و اهداف و نقشه های غارتگرانه خود آنها به افغانستان و منطقه آمده اند. تاریخ سیاه و خون چکان استعمار و سرمایه داری جهانی و امپریالیسم اینرا به صراحت نشان می‌دهد. اینکه این قماش عناصر چنین ساده انگارانه استدلال می‌کنند که امریکائو ناتو در طی ده سال منافی در افغانستان نداشته اند و یا نخواهند داشت و طی این مدت حدود چهارصد میلیارد دلار در جنگ افغانستان و ساختن دولت و "بازسازی" افغانستان به مصرف رسانده اند ولی در پل آن ظاهراً هیچ منفعتی از افغانستان نصیب آنها نشده و نخواهد شد. آیا میتوان این موضوع را به همین سادگی مطرح کرد و پذیرفت؟ آیا بنابه قول این قماش عناصر؛ دولت امریکائو دولتهای اروپائی در افغانستان و منطقه هیچ هدفی را در جهت تأمین منافع آنی و آتی شان تعقیب نمی‌کنند! انکار آن سفاقت و بلاهتی بیش نیست. امپریالیسم جهانی خاصاً امپریالیسم امریکا در افغانستان و منطقه نقشه های کوتاه مدت و درازمدتی دارد. بازم موقعیت و اهمیت استراتژیک جغرافیائی سیاسی افغانستان در منطقه؛ دسترسی امپریالیستها به ذخایر نفت و گاز آسیای میانه و کنترل آن از این طریق؛ تدارکات برای اقدامات احتمالی در آینده در برابر توسعه طلبی های قدرت امپریالیستی نوظهور چین و قدرتگیری اقتصادی و نظامی دوباره امپریالیسم فدراسیون روسیه در این منطقه و خاور میانه؛ کنترل آبهای خلیج فارس و نیات شومی که علیه ثروتهای کشور ایران دارد؛ ایجاد پایگاه نظامی در افغانستان برای تحقق اهداف درازمدت و چشم داشت به بیش از سه تریلیون ذخایر زیرزمینی افغانستان که اکثر عناصر دردی قیمتی در دل خاک این کشور نهفته است که برای استخراج کامل آنها طبق تخمین کارشناسان این رشته، به صدها سال زمان ضرورت است. و تا زمانی حاکمیت طبقات ارتجاعی نوکر امپریالیسم در کشور برقرار باشد، حاصل بخش اعظم این ذخایر توسط امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و متحدین آنها به غارت برده خواهد شد و مسابلی دیگر.

هدف دیگر امریکا و دیگر شرکای امپریالیست اش، مهار گروه های اسلامی افراطی در این منطقه و تنظیم و کنترل دوباره آنها است که روزی توسط خود آنها متشکل، تمویل و تسلیح شده اند. همان طور که در صدهای قبل عناصر ارتجاعی مذهبی مورد استفاده استعمار کهن قرار گرفته اند و در طی بیش از یک قرن مورد استفاده سرمایه داری امپریالیستی قرار دارند؛ در حال و آینده نیز این گروه ها می‌توانند در جهت تحقق اهداف امپریالیستها عمل کنند. زیرا امپریالیسم جهانی بیش از همه از رشد و تکامل جنبشهای انقلابی پرولتری و پرولتاریای آگاه و انقلابی این گورکنان اصلی سرمایه جهانی، وحشت دارد. گروه های اسلامی چه "میانه رو" و چه افراطی در بیش از پنجاه کشور اسلامی و اقلیتهای مسلمان در کشورهای غیر اسلامی که حدود دویلمیلیارد از نفوس جهان را احتوا می‌کنند؛ بیش از جنبشهای مترقی و انقلابی در این کشورها از زمینه ها و امکانات پرورش و رشد و نفوذ برخوردار هستند. این گروه هامؤثرترین و کارآمدترین وسیله در کشورهای اسلامی برای حراست از منافع طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیستها هستند. این گروه ها با سوء استفاده از عقاید دینی و مذهبی کتله های میلیونی توده های فقیر و نا آگاه مردم به آسانی می‌توانند در بین آنها نفوذ کنند و آنها را در جهت اهداف سیاسی شان بسیج نمایند. در حالیکه در همین کشورهای اسلامی جنبشهای انقلابی پرولتری بشدت مورد تعقیب و سرکوب طبقات حاکم و امپریالیستهای حامی آنها بوده و هستند. و همیشه چماق تکفیر و ارتداد از طرف طبقات حاکم و روحانیون و ملامهای مرتجع و مزدور و تشکلات اسلامی افراطی و "میانه رو" برفق آنها فرود می‌آید و مورد غضب دولتها و ترور گروه های اسلامی افراطی قرار می‌گیرند. باین صورت گروه های اسلامی منحنیت دستیار ارتجاع و امپریالیسم در جهت جلوگیری از رشد جنبشهای انقلابی پرولتری و سرکوب آنها خاصاً در کشورهای اسلامی عمل کرده و می‌کنند. همچنین بخش اعظم منابع انرژی مورد ضرورت سرمایه جهانی در همین کشورها و خاصاً در منطقه شرق میانه و آسیای وسطی قرار دارند. امریکا هدف دارد تا منحنیت قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی جهان بیش از همه این منابع و ذخایر را در کنترل اش داشته باشد. بسیاری از این قماش "روشنفکران صاحب نظر" بگونه ساده انگارانه صحبت از این مینمایند که امریکا و ناتو هدف سرکوب گروه های اسلامی افراطی را دارند. در حالیکه واقعیت خلاف نظر آنها را ثابت می‌کند. امریکا و ناتو در نظر دارند تا گروه های اسلامی افراطی را که علیه آنها (مربیان سابق) دست به بغاوت زده اند، دوباره تحت کنترل در آورند و بخدمت بگیرند و احیاناً مهره های تندرو "تسلیم ناپذیر" آنها را بآورد و بیاتنبیه کنند و باقی

راترغیب و تطمیع به تعدیل مواضع شان علیه امریکا و غرب نمایند و همان رابطه سالهای قبل را دوباره با آنها برقرار کنند. زیرادرتی 15 سال اخیر تضاد بین تعدادی از گروه های اسلامی افراطی تحت رهبری اسامه بن لادن و امپریالیستهای غربی خاصاً امریکا تشدید شده است که حتی بر روی هم سلاح کشیده اند و در افغانستان و عراق و پاکستان جنگ بین آنها جریان دارد. با آنها امریکا و ناتو بیچ صورت قصد نابودی کامل گروه های اسلامی را ندارند و لوافراطی ترین آنها. بعبارت دیگر امپریالیسم قصد ندارد تا جنبشهای مذهبی چه اسلامی و چه مسیحی و یهودی را در سطح جهان ضربه بزند بلکه در جهت رشد و نفوذ آنها کمک می کند. این جنبشها و گروه ها به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی تضاد آشتی ناپذیری با امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور دارند. اینها مالکیت خصوصی را تقدیس و محافظت می کنند و هیچگاه خطری برای سرمایه جهانی نبوده و نیستند. اینها بنا بر ماهیت ایدئولوژیک سیاسی شان هدف و برنامه ای در جهت محو استثمار و استعمار از توده های خلق جهان ندارند؛ اینها بر همین مینا حافظ مالکیت خصوصی و دشمن سر سخت جنبشهای مترقی و انقلابی اند. در تحلیل نهائی این گروه ها حافظ منافع طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم اند. گروه های اسلامی افراطی در کشورهای شان با برخی از رهبران کنونی دولتها مشکل دارند؛ زیرا این دولتها زمینه نفوذ و سلطه امپریالیسم امریکا را بیش از اندازه در این کشورها آماده کرده اند. اسامه بن لادن و گروه القاعده از موضوع موجودیت پایگاه های نظامی امریکادر عربستان سعودی (سرزمین مقدس) برای مسلمانان جهان و در برخی دیگر از کشورهای خلیج فارس بخوبی استفاده کرده و توانسته اند احساسات مذهبی توده های خلق این کشورها را علیه دولتهای خودی و امریکا تحریک نمایند. و نیز این گروه ها به لحاظ ماهیت فکری سیاسی و بنا بر خصوصیات فکری مذهبی و ساختار روحی و اخلاقی شان در ترویج بخشی از فرهنگ و سنتهای غربی در کشورهای اسلامی مخالف هستند. می توانند از همین موضوع برای سالها در جوامع اسلامی برای شان خوراک تبلیغاتی تهیه کنند و توده های عوام کشورهای اسلامی را متوهم و مشغول نگهدارند و در صورت لزوم آنها را علیه طبقات حاکم و امپریالیسم بشورانند. نا گفته نماند که بخشی از طبقات حاکم فئودال و تاجران کمپرادور و بخشهای از افشار طبقه متوسط این کشورها از این گروه ها حمایت می کنند. تضاد گروه های اسلامی منحیث نمایندگان منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور با امپریالیسم، از جمله تضاد درون دسته بندیهای ارتجاعی است. اینها بر اساس ایدئولوژی و اهداف طبقاتی شان اگر زمانی تضاد بین شان تشدید هم گردد؛ اما بتبانی و سازش روی منافع مشترک آنها روی دیگر این سکه است و جهت عمده را در این تضاد تشکیل می دهد. فقط طبقات خلق هستند که با طبقات ارتجاعی و امپریالیسم تضاد انتاگونیستی دارند و حل این تضاد ها جز از طریق نابودی امپریالیسم و ارتجاع میسر نیست. به روابط و مناسبات دولت امریکا و ناتو با گروه های اسلامی طالبان و حقانی و گلبدالدین در طی ده سال اخیر توجه کنید. همچنین به روابط و مناسبات دولت پاکستان با گروه های اسلامی افراطی افغانستان چون طالبان، حقانی و گلبدالدین و گروه های مختلف اسلامی افراطی پاکستانی خاصاً که در طی سه سال اخیر برخی از این گروه ها تضاد شان با دولت پاکستان تشدید شده و به مبارزه مسلحانه علیه دولت روی آورده اند. اما با آنها دولت پاکستان از سیاست دوپهلوی علیه آنها استفاده می کند. تاجای که این گروه ها در اتحاد با گروه های افراطی افغان علیه ارتش های امریکا و ناتو و دولت کرزی عملیات می کنند مورد حمایت دولت پاکستان هستند. وزمانی علیه دولت پاکستان عملیات می کنند آماج ارتش پاکستان قرار می گیرند. لیکن ارتش پاکستان هرگز ضربات نابود کننده بر این گروه ها وارد نکرده است. دولت امریکا و ناتو تلاش دارند تا با امتیازدهی گروه های طالبان، حقانی و گلبدالدین راضی سازند تا دست از جنگ بردارند و در دولت کرزی شرکت کنند. ولی دولت پاکستان و گروه های طالبان، حقانی و گلبدالدین میانه خوبی با جناح ائتلاف شمال در دولت کرزی ندارند. همچنین گروه های ائتلاف شمال بشدت مخالف "صلح" با طالبان و حقانی و سهم گسترده آنها در دولت هستند. با وجودی که در طی ده سال اخیر هفتاد درصد بدنه دولت مزدور را گروه های ائتلاف شمال و گروه گلبدالدین در قبضه دارند. و اینها بنام "رهبران جهاد مردم" تمام و یا اکثریت قاطع قدرت دولتی را می خواهند. و بالمقابل دولت پاکستان و گروه های طالبان و حقانی تسلط بر دولت را "حق الهی" خود می دانند. اما امریکا و ناتو بنا بر دلایل معین که در این نوشته ذکر شده است، نمی خواهند که گروه های ائتلاف شمال همه مناصب کلیدی و مهم را در دولت دست نشانده در اختیار داشته باشند. لیکن ترور برهان الدین ربانی بتاريخ 20 سپتمبر از طرف فردی مظنون به گروه طالبان (و طبق اعلان بعدی دولت کرزی، شخصی که ربانی را ترور کرده است دارای هویت پاکستانی بوده و از طرف شورای رهبری طالبان در کوئته به کمک آی اس آی پاکستان مامور این ترور شده است) روابط ائتلاف شمال با طالبان و دولت پاکستان را بیش از پیش تیره ساخته است. گروه های ائتلاف شمال خاصاً جمعیت اسلامی و شورای نظارت ترور ربانی را وسیله قرارداد و به شدت علیه طالبان و دولت پاکستان و برنامه "صلح" دولت حمله می کنند. از این گروه ها خاصاً "جمعیت اسلامی" و "ائتلاف تغییر و امید" با استفاده از ترور ربانی سعی می کنند تا از یک طرف کرزی را تحت فشار قرار دهند و امتیازات بیشتری در دولت کسب کنند و از جانب دیگر با تبلیغات گمراه کننده توجه بخشهای از توده های عوام نا آگاه را به "حمایت" از خود جلب نمایند.

{ربانی این عنصر ارتجاعی و سیاه اندیش که مدت نیم قرن در ترویج و تبلیغ اندیشه های ارتجاعی و خرافاتی و ضد مردمی و جنایت و خیانت و آدمکشی و میهن فروشی در جامعه عمل کرده است. اوبه اشتراک هم فکرائش در شرایط ظهور جنبش انقلابی مردمی در کشور (جریان دموکراتیک نوین)، منحیث رهبر گروه ارتجاعی "اخوان المسلمین" اقدام خائنانه علیه جنبش انقلابی و مترقی کشور را آغاز کرد و با همدستی بخش دیگر ارتجاع سیاه مذهبی مزدور استعمار و امپریالیسم (حضرت های قلعه جواد به سرکردگی صبغت الله مجددی) و کمک و حمایت همه جانبه مامورین استخبارات دولت ظاهر شاه به سرکوب خونین این جنبش انقلابی مردمی مبادرت کرد. یکی از اعضای "سازمان جوانان مسلمان" مربوط به جنبش "اخوان المسلمین" در افغانستان یعنی گلبدالدین ربانی این نوکرهای ارتجاع و امپریالیسم، فرزند مبارز انقلابی و فداکار خلق سیدال سخندان عضو جنبش انقلابی مردمی کشور در صحن پوهنتون کابل و حشبانه بقتل رساند. ربانی و دیگر هم قطاران ارتجاعی او در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی با دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی در مزدوری استخبارات دولت پاکستان و "سبا" امریکا قرار گرفته و ضربات هولناکی بر جنبش مقاومت ملی مردم افغانستان وارد کردند. در جریان جنگ میهنی تنظیم جمعیت اسلامی ربانی مسعود در کنار دیگر تنظیم های ارتجاعی اسلامی، ده ها تن از افراد انقلابی و مترقی و آزادی خواه را در جبهات جنگ و در کشورهای پاکستان و ایران بقتل رساندند. گروه های اوباش و لومپن تحت رهبری ربانی و مسعود و دیگر گروه های اسلامی جنایتکار، ملیشه های مزدور و مستمرباندهای میهن فروش و قاتل خلقی پرچمی ها ده ها هزار تن از مردم کابل را کشتند و فجیع ترین جنایات را علیه آنها مرتکب شدند. ربانی و مسعود قبل از دیگر سر باند های تنظیم های

ارتجاعی اسلامی پیمان سری همکاری با سوسیال امپریالیسم روس و دولت مزدوران این دشمنان وقاتلان مردم افغانستان منعقد کردند. وبعد در تمام طول جنگ میهنی مردم افغانستان در واقع این دو تنظیم در جهت تأمین منافع اشغالگران روسی و دولت مزدورانها عمل می کردند و جنگ و مبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان را از پشت خنجر می زدند. البته بهر روزمان اکثریت تنظیم های اسلامی پرتوکولهای همکاری و عدم تعرض را با دولت مزدور و اشغالگران روسی نیز امضاء کردند. در تنظیم جمعیت اسلامی ربانی بیش از دیگر تنظیم ها دسته های لومین و اوپاش بنام "مجاهد" وجود داشتند و بر جبهات زیادی از جنگ مقاومت مردم مسلط بودند. (نا گفته نماند که گروه های اسلامی بنابر ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی شان در تمام کشورهای اسلامی که فعالیت داشتند و دارند اکثراً از همین عناصر لومین منحیت نیروی نظامی شان استفاده کرده و می کنند). در تمام دوران جنگ مقاومت مردم افغانستان، باند جمعیت و شورای نظارت تحت رهبری ربانی و مسعود بیشترین جنایات را علیه مردم افغانستان در دهات و در شهرهای کشور انجام داده است. در جبهات تحت کنترل جمعیت اسلامی، قتل مردم بی گناه و چور و چپاول و اخاذی و قاچاق مواد مخدر و تجاوز ناموسی بیش از دیگر تنظیم ها بیدامی کرد. آیا این "استاد" جنایت مزدوری به بیگانگان و عوام فریب ماهر از این همه جنایات و تجاوزات توسط باند جمعیت اسلامی تحت رهبری اش اطلاعی نداشت؟! در حالیکه بارها مردم مناطق مختلف کشور در ایران و پاکستان نزدی به شکایت رفته اند؛ ولی این "استاد" خیانت و جنایت و مردم کشی که در طی چندین روز دولت مزدور و باند های جمعیت و شورای نظارت در داخل و خارج کشور در وصف او مرثیه می خوانند و مدیحه سرانی می کنند؛ در تمام دوران وقوع این همه جنایات و تجاوزات حزبش علیه مردم افغانستان کوچکترین اقدامی نکرد، که نمی کرد. البته توده های نا آگاه و بی اطلاع از ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف این تنظیم ها و رهبران خاین و جنایتکار آنها، بدنبال چنین سرایی میرفتند. همین حالا که بیش از چهار دهه از جنایات ربانی و دیگر رهبران این دارودسته های جانی و قاتل می گذرد و بارها چهره اهریمنی این جانیان افشاشده است و مردم مظلوم با گوشت و پوست شان خاصاً مردم شهر کابل جنایات آنها را لمس کرده اند؛ اما باز هم توده های عوام فریب تبلیغات دولت مزدور کرزی و اعضا و هواداران باند های آدمکش جمعیت و شورای نظار و دیگران را می خورد. علاوه بر آن این دارودسته های جنایتکار و مزدور با "مظلوم نمائی" ربانی سعی می کنند توجه مردم را از گذشته سراپا خیانت و جنایت او منحرف نمایند. از جهت دیگر رهبران و کدر های جمعیت اسلامی و شورای نظار از قتل ربانی توسط طالبان سعی می کنند تا اذهان بخشهای از توده های خلق های ملیتهای غیر پشتون را مغشوش ساخته و از آن در جهت منافع سیاسی شان استفاده نمایند. ترور ربانی فضای نسبتاً مساعدی را برای این باندهای مزدور بوجود آورد تا عواطف و احساسات بخشهای از خلقهای ملیتهای غیر پشتون را برانگیزند. خاصاً که دولت مزدور مراسم تدفین ربانی را با تشریفات رسمی انجام داده و در طی یک هفته مطبوعات دولت مزدور درباره قتل ربانی تبلیغات کذائی نمود. کرزی مزدور بگونه رسمی لقب "شهید صلح" را به نام ربانی وصل کرد و بدین صورت دو تشکیل ارتجاعی و ضد مردمی جمعیت اسلامی و شورای نظار در کنار "قهرمان ملی" صاحب " شهید صلح" هم شدند.

در طول تاریخ جوامع طبقاتی، طبقات حاکم ارتجاعی سعی کرده اند تا سران خیانتکار و وطن فروش و ستمگر دولت را که دست شان بخون خلق آلوده است، بعد از مرگ شان در نزد توده های عوام منحیت "قهرمان" تبلیغ کنند. خاصاً در شرایط سی سال اخیر که گروه های اسلامی برسروشت مردم ما حاکم اند به این موضوع جنبه دینی و مذهبی نیز داده و با تکرار عبارت "محسنتان مردگان را یاد کنید" توده های مردم را در ابهام عمیقی فرو بردند. چنانکه دولت جمهوری اسلامی ایران، قبر خمینی جلاد خون آشام ربه زیارتگاه عوام نا آگاه و ساده اندیش ایران مبدل کرده است. ترور ربانی از جمله تصفیه حسابهای درونی باندهای جنایتکار اسلامی جهادی و طالبی است. قتل این جنایتکاران و خاینین، چهره منحوس آنها را از نظر مردم دور نموده و از آماج نفرت و انزجار و لعن و نفرین آنها نجات می دهد. اینها که باید در دادگاه عدل خلق بخاطر جنایات و خیانتهای سهمگین شان محاکمه شوند؛ با تأسف که فرصت می یابند تا باین صورت توسط جنایتکاران و خاینین هم طبقه شان از طبقه حاکم ملقب به القاب کذائی "شهید ملت" و "قهرمان ملی" و "شهید صلح" شده و قبر آنها ظاهراً برای بخشهای از توده های عوام نا آگاه به زیارتگاه مبدل می شود. بهر صورت همه این جنایتکاران و خاینین برای همیشه محکوم خلق و تاریخ اند.

برگردیم به اصل مطلب: دولت پاکستان برای قطع ویا تحدید نفوذ دولت هند در افغانستان (که با ائتلاف شمال رابطه دیرینه دارد و تضاد بین دولتهای پاکستان و هند در طی دهه ها شدید است) کوشش دارد که گروه طالبان در آینده در دولت افغانستان تسلط کامل ویا اکثریت را دارا باشد. از طرف دیگر دولت هند در طی ده سال اخیر بیش از یک و نیم میلیارد دلار به دولت کرزی "کمک" کرده است. تا ازین طریق بتواند زمینه های نفوذش را در افغانستان گسترش داده و در حد امکان مانع نفوذ و تسلط بیشتر دولت پاکستان توسط عواملش در دولت افغانستان گردد. بفرض اگر دولت پاکستان تصمیم بگیرد و گروه های طالبان و حقانی را دستور دهد تا مانند دیگر گروه های اسلامی در دولت سهیم شوند، تضاد بین آنها بزودی حل شده و جای خود را به سازش و تفاهم خواهد داد. امری که خواست جناح کرزی و امریکا و ناتو نیز هست. در غیر این جنگ ادامه خواهد یافت. جنگ کنونی گروه های طالبان، حقانی و گلب الدین نه به خاطر دفع اشغال نظامی و قطع تسلط امریکا و ناتو و حصول استقلال سیاسی کشور و آزادی ملی؛ بلکه بخاطر بدست آوردن حاکمیت و قدرت سیاسی از دست رفته شان است. از جهت دیگر این تنها طالبان و گروه های حقانی و گلب الدین نیستند که علیه ارتش های اشغالگر و دولت کرزی می جنگند بلکه در حقیقت ارتشیان و دستگاه استخبارات نظامی دولت پاکستان و تمام گروه های اسلامی و طالبان پاکستانی، گروه القاعده و گروه های اسلامی از کشورهای دیگر نیز در کنار طالبان قرار دارند و در جهت تحقق اهداف منطقه ای شان در افغانستان می جنگند. از جهتی هم شرایط اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو در افغانستان و جنایات ضد انسانی آنها و دولت مزدورشان مخالفت و ناراضائی و نفرت و انزجار مردم افغانستان را علیه امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور برانگیخته است و در فقدان حضور فعال یک جنبش انقلابی مردمی نیرومند در کشور این گروه ها از این اوضاع نیز بیفیع شان بهره برداری می کنند. بدون شک این مخالفت و نفرت مردم افغانستان علیه امپریالیستهای اشغالگر بنحوی بیانگر تشدید تضاد مردم افغانستان علیه امپریالیستها و دولت مزدورانها ست.

برخلاف نظر این "صاحب نظران" اجیر و میرز ابنویسهای امپریالیسم؛ همین حال دولت امریکا و دیگر دولتهای امپریالیستی، "گروه های اخوان المسلمین" و "سلفی ها" و گروه های اسلامی دیگر در کشورهای مصر و تونس و لیبی و سوریه کمک می کنند تا خود را سازمان داده و در برابر گروه های دموکرات و مترقی و آزادی خواه قرار گیرند و در آینده سهم بیشتری در دولتها و حکومتهای این کشورها داشته باشند. جریانات سیاسی در مصر نشان می دهد که گروه ارتجاعی اسلامی "

اخوان المسلمین" تظاهرات مردم برای استعفای حکومت نظامیان و تشکیل حکومت غیرنظامی را تحریم کرده و در کنار طبقات حاکم ارتجاعی سرمایه داروملاک قرار گرفته است. این خواست واقعی دولت امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی از این گروه هاست. همچنین دولت امریکا و ناتو در لیبی گروه های اسلامی افراطی را تحت رهبری عبد الحکیم بلهاج علیه رژیم قذافی مسلح کردند و این گروه با ارتش 800 نفری از تندروهای اسلامی منحیت قوماندان ارتش دولت موقت لیبی نقش ایفا می کند. و بخش قابل ملاحظه اعضای شورای انتقالی لیبی را نمایندگان گروه های اسلامی مختلف تشکیل می دهد که در همین جریان چند ماه اخیر یکمک ناتو و امریکا خود را سازمان داده اند. بلهاج یکی از اعضای القاعده بود که چند سال قبل توسط امریکا در افغانستان دستگیر شد و در زندان گوانتانامو زندانی گردید و بعد توسط سازمان(سیا) به دولت لیبی تحویل داده شد. او چندی قبل از خیزشهای مردم لیبی از زندان رژیم قذافی رها گردید. امپریالیستها این گروه هارا رشد می دهند تا مبادا در اوضاع پرتلاطم این جوامع، در شرایط خیزشهای آزادی خواهانه توده های مردم، گروه های انقلابی پرولتری بتوانند بر توده های مردم اثر گذاشته و در رهبری مبارزات آنها در آینده قرار گیرند. اینها مسایلی هستند که بیانگر هر چه بیشتر ماهیت ارتجاعی و جنایتکارانه امپریالیستها و طبقات ارتجاعی و اهداف شوم آنها علیه خلق های تحت ستم و استثمار و جنبشهای انقلابی مردمی در این مناطق و سراسر جهان اند. حد اقل تاریخ صد سال اخیر کشورهای اسلامی شاهد است؛ همینکه نیروهای مترقی و انقلابی در این کشورها به رشد و تکامل آغاز کرده اند؛ طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور به کمک امپریالیستهای حامی آنها به سرکوب این نیروها پرداخته و به تشکیل و تقویت احزاب اسلامی مبادرت کرده اند.

موضوع دیگر اینکه در طی چند ماه اخیر امریکا و ناتو بگونه سری با گروه طالبان مذاکره می کنند و از دولتهای ترکیه و قطر خواسته اند تا اجازه دهند که این گروه ها دفاتری در این کشورها باز کنند تا دولت امریکا و ناتو به آسانی بتوانند این گفتگوها را ادامه دهند که این مفهوم شناسائی موقعیت سیاسی این گروه هارا از طرف امریکا و ناتومی رساند. همینکه گفتیم تضاد ارتجاع و امپریالیسم آنقدر عمیق نیست همین موضوع این امر را ثابت می سازد. ده سال است که دولت امریکا و ناتو و دیگر هم پیمانان شان زیر نام "جنگ علیه تروریسم گروه های اسلامی" در افغانستان می جنگند و تا حال دوونیم هزار سرباز امریکائی و ناتو و چند هزار از افراد ارتش و پولیس دولت مزدور کرزی توسط همین گروه های اسلامی در افغانستان بقتل رسیده اند. البته کشتار وحشیانه مردم افغانستان در طی این ده سال توسط هر دو جناح این جنگ ارتجاعی و غارتگرانه بحث دیگری است که تعداد آن به ده ها هزار نفر می رسد. از همین هفته های اخیر که امریکا و گروه طالبان سرگرم مذاکره برای صلح و آشتی هستند و امریکا برای آنها در ترکیه و قطر دفتر سیاسی باز می کند، اینها بردشت حملات شان علیه ارتشهای امریکا و ناتو افزوده اند. همچنین امپریالیستها و دولت مزدور کرزی جهت فراهم کردن زمینه های آشتی و تفاهم و وحدت با این گروه ها " شورای عالی صلح" را قبلاً تأسیس کردند و دولت امریکا و ناتو تا حال ده ها میلیون دلار صرف این شورا کرده اند. بالمقابل این گروه ها و دولت پاکستان به منظور تحت فشار قرار دادن دولت امریکا و کشورهای عضو ناتو و گرفتن امتیازات سیاسی بیشتر در مذاکرات رسمی برای " صلح و آشتی" در آینده؛ در ماه های اخیر بردشت حملات انفجاری و انتحاری شان علیه مواضع قوتهای امریکائی و ناتو و دولت کرزی چند برابر افزوده اند. در طی این عملیات از یک طرف بخوبی عمق و وسعت نفوذ این گروه ها و دولت پاکستان در دستگاه دولت مزدور (بشمول تعدادی از وزرا و دیگر عالیرتبه های دولت) آشکار می شود و از طرف دیگر این امر موقعیت ضربه پذیر ارتشهای اشغالگرا در کشور اشغال شده و پوسیدگی دولت دست نشانده را بخوبی نشان می دهد.

از مواضع نظری و عملکردهای دولت پاکستان در برابر امریکا و ناتو و دولت کرزی و تداوم و تشدید حملات نظامی علیه مواضع آنها توسط گروه های طالبان و حقانی و گلب الدین در طی چندین سال اخیر مشخص بوده که طبقات حاکم پاکستان بهیچ صورت و به هر قیمتی از تسلط بر افغانستان دست بردار نیستند. مقامات عالی رتبه دولت پاکستان بارها بدون رعایت عرف دیپلماتیک و بدون هیچ گونه شرمی اهداف خاینانه شان را علیه افغانستان و مردم آن پنهان نکرده اند. مقامات عالی رتبه دولت پاکستان بشمول صدراعظم و رئیس ستاد ارتش، رئیس جمهور و دیگران بارها بگونه علنی اظهار داشته اند که منافع استراتژیک پاکستان ایجاب می نماید که در افغانستان نفوذ و سلطه گسترده داشته باشند تا بدین وسیله بتوانند از نفوذ دولت هند در افغانستان جلوگیری کنند. و طبقات حاکم پاکستان این استراتژی را " حق مشروع " شان در افغانستان می دانند. البته این موضوع تنها هدف پاکستان را در افغانستان تشکیل نمی دهد؛ بلکه اهداف مهم دیگری هم دولت پاکستان دارد که می خواهد به آنها دست یابد. منجمله برسمیت شناختن خط نام نهاد " دیورند" از طرف دولت افغانستان. از آنجاییکه موضوع "خط دیورند" یکی از مسایل حساس در طی بیش از صدسال اخیر در افغانستان بوده و این مسئله رابطه نسبتاً تنگاتنگی با مسایل ملی در افغانستان داشته است. مسئله خط دیورند برای مردم افغانستان خاصاً ملیت های پشتون و بلوچ کشورنه تنها در سطح یک موضوع تاریخی و ملی که در سطح پیوندهای خونی و قومی و قبیلله ای مطرح است. اگر طبقات حاکم افغانستان در طی یک قرن از موضوع خط دیورند و سرنوشت سیاسی خلقهای پشتون و بلوچ از طرف خط دیورند به جهت مقاصد سیاسی شان سوءاستفاده کرده اند؛ لیکن خلقهای افغانستان و نیروهای مترقی و انقلابی همیشه از مبارزات حق طلبانه و حقوق حقه سیاسی و ملی این خلقها دفاع کرده و خواستار حل عادلانه این قضیه بر اساس حق تعیین سرنوشت ملل توسط خود خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ از طرف "خط دیورند" بوده و هستند. از اینرو حل این موضوع بروفق منافع و خواست طبقات حاکم پاکستان از طریق دولتی در افغانستان امکان پذیر خواهد شد که نوکران و سرسپردگان آنها از قدرت بلامنازع در دولت برخوردار بوده تا این دولت از طریق یک لویه جرگه فرمایشی و یا یک شورای ملی نمایشی و بی صلاحیت در غیاب مردم افغانستان موضوع شناسائی خط دیورند برفع دولت پاکستان حل و فصل شده و برسمیت شناخته شود. موضوع دیگر موقعیت افغانستان منحیت پلی با کشورهای آسیای میانه است تا سرمایه داران پاکستانی بتوانند از طریق افغانستان به این کشورها تولیدات شان را صادر کنند و منابع مواد خام تولیدی خاصاً نفت و گاز و انرژی برق و پنبه از این کشورها را غارت کنند. همچنین افغانستان بطور دایمی بازار فروش اجناس تولیدی بنگل کارخانه های پاکستان بوده و مواد خام مورد ضرورت آنها توسط دهقانان و کارگران افغانستان تهیه شود. بعبارت دیگر افغانستان مانند اوایل حکومت اسلامی گروه های جهادی و دوران حکومت طالبان تحت قیمومیت دولت پاکستان قرار داشته باشد. مسئله دیگر گروه های اسلامی افراطی خاصاً آنهایی که شاخه نظامی دارند در طی چهار دهه اخیر بسیار سازمان یافته و فعال بوده اند بشمول گروه های اسلامی افراطی افغانستان که زیر نفوذ و کنترل دولت پاکستان بوده و هستند؛ برای پیشبرد اهداف دولت پاکستان در افغانستان، در منطقه آسیای میانه، علیه دولت هند و در سطح جهان برای اعمال فشار بر قدرتهای امپریالیستی خاصاً امریکا و کسب امتیاز از این طریق و سرکوب جنبشهای مترقی

وانقلابی(درصورت ظهور آن در پاکستان و منطقه) از اهمیت زیادی برای طبقات حاکم ارتجاعی پاکستان برخوردارند و دولت پاکستان به آسانی از حمایت و تمویل و تسلیح این گروه ها دست بر نمی دارد. از جانب دیگر دولت پاکستان بخوبی از موقعیت ضعف دولت آمریکا از ناحیه مصارف کمر شکن جنگ در افغانستان و غیرماندن در منجلا ب این جنگ فرسایشی در شرایط بحران عمیق سالهای اخیر بخوبی آگاه است و سعی دارد تا با گروه های طالبان و حقانی و گلبدین مصالحه کرده و جنگ را متوقف کند و خود را از زیر بار این جنگ خلاص نماید. از این رو دولت پاکستان توسط حملات نظامی طالبان و حقانی بر دولت آمریکا و ناتو و دولت کرزی فشار وارد می کند تا به خواستهای طالبان و دولت پاکستان تن در دهند. اما در این اواخر دولت آمریکا نیز دولت پاکستان را تحت فشار بیشتر قرار داده است؛ آنهم در شرایطی که هنوز دولت پاکستان از زیر بار مشکلات کمک به میلیونها پاکستانی که از سیلابهای ویرانگر سال گذشته متضرر شده اند و ترمیم خرابیها و ویرانیهای این سیلابها بر نیامده است که طی روزهای اخیر سیلابهای مدهش ویرانگر دیگری در ایالت سند خسارات هنگفتی را به مردم و دولت پاکستان وارد کرده است و اقتصاد پاکستان در وضعیت بحرانی شدیدی گرفتار است و مردم در شرایط نهایت فقر و بیچارگی دست پنجه نرم می کنند. در این اواخر کنگره آمریکا کمکهای میلیاردری سالانه دولت آمریکا به دولت پاکستان را مشروط به این امر ساخته است که دولت پاکستان ارتباطات و کمکهایش را با گروه های القاعه و حقانی و طالبان قطع نماید و جنگ نیابتی گروه های طالبان و حقانی را متوقف کند. از جهت دیگر مایک مولن رئیس ستاد ارتش آمریکا چند روز قبل سخنان تندی علیه دولت پاکستان گفت. بالمقابل دولت پاکستان، دولت آمریکا را تهدید کرد که در صورت ادامه این سخنان روابط اشرا با آمریکا قطع خواهد کرد. روزنامه گاردین بتاريخ 22 سپتمبر از قول فرماندان آمریکائی ناتو جان آلن می نویسد که: "اوشخصاً دوروز قبل از انفجار پایگاه نظامی آمریکا در ولایت وردک(تاریخ 8 سپتمبر) در جریان یک جلسه در اسلام آباد از رئیس ستاد ارتش پاکستان خواسته بود که طبق گزارش سرویس اطلاعات آنها یک لاری حامل بمب در صدد حمله به قوای ناتو در افغانستان است، آنرا متوقف کند. در جواب اشفاق کیانی رئیس ستاد ارتش پاکستان وعده داد که دستور می دهد تلفن بزنند و تهدید حمله به قرارگاه آمریکائی هادرو ولایت وردک را متوقف کنند. لیکن کوتاهی اومانع از آن حمله نشد. در آن حمله 77 عسکر آمریکائی زخمی و 2 تن افغان کشته شدند". در روز پنجشنبه مایک مولن رئیس ستاد ارتش ایالات متحده آمریکا در کنگره آمریکا گفت: "پاکستان به افغانستان ترور و خشونت صادر می کند و(ای اس آی) از افراطی گرائی منحیث ابزار اساسی استفاده می کند. همچنین او گفت: پاکستان جنگ نیابتی مخفی را توسط گروه های افراطی علیه آمریکا بر اه انداخته است و گروه حقانی بازوی (ای اس آی) است. او با اشاره به موضوع حملات هفته های قبل گروه حقانی به سفارت آمریکا و فرماندهی آیسف در کابل و حمله به قرارگاه آمریکا در وردک را در روز دهم سپتمبر یادآوری کرد. همچنین از حمله به هتل کانننیتل در کابل را در ماه های قبل که همه اینها توسط گروه حقانی انجام شده است، یاد آوری نمود". بالمقابل روز جمعه 23 سپتمبر یوسف رضا گیلانی صدراعظم پاکستان در برابر این اظهارات دولت آمریکا گفت: "بدون ما کار آمریکا در منطقه نمی شود. و دولت آمریکا در اظهاراتش احساسات مردم پاکستان را در نظر نمی گیرد". این سخنان را صدراعظم پاکستان بجواب اخطاریه دولت آمریکا به دولت پاکستان اظهار داشت که: "اگر دولت پاکستان صادقانه در نابودی گروه های افراطی عمل نکند دولت آمریکا بطوریکه جانیه علیه این گروه ها در خاک پاکستان حمله خواهد کرد". همچنین احمد مختار وزیر دفاع پاکستان در رد این تهدید آمریکا گفت: "هیچ کس نمی تواند پاکستان را تهدید کند. ما یک کشور مستقل هستیم". همچنین ویلیام پتی سفیر انگلستان بتاريخ 28 سپتمبر در کابل طی مصاحبه ای با بی بی سی گروه های طالبان و حقانی و گلبدین مورد حمله قرار داده و اظهار داشت: "علاوه بر پیمانی که قرار است بین آمریکا و افغانستان امضاء شود، اقداماتی در جریان است تا بر سر ایجاد پیمانهای جداگانه ای میان افغانستان و انگلستان و اتحادیه اروپا و ناتو نیز توافق صورت گیرد. و ماهرگزار اجازه نخواهیم داد که این -لاشخورها- دوباره برگردند". که در اینجا اشاره اوبه گروه های طالبان و حقانی و گلبدین است.

کرزی بعد از نشستی با سران گروه های جهادی، اعضای شورای علماء و سران دیگر تشکلات ارتجاعی و مزدور و اعضای عالی رتبه دولت در اخیر ماه سپتمبر چنین گفت: "از این بعد روی سخن ما در مذاکرات صلح نه با طالبان و دیگر گروه ها بلکه با دولت پاکستان است. و نیز بتاريخ اول اکتوبر دولت افغانستان اعلام کرد که سفر آینده صدراعظم پاکستان به کابل را لغو کرده است. و کارستان مشترک دو کشور افغانستان و پاکستان و ناتو برای مذاکرات صلح را نیز بحالت تعلیق در آورده است. همچنین دولت کرزی مدعی شد که قتل ربانی توسط شورای کویته طالبان مطرح و به کمک (ای اس آی) پاکستان عملی شده است. همچنین بتاريخ سوم اکتوبر کرزی طی سخنرانی تلویزیونی گفت: "مردم وضعیت کنونی را درک کنند و با حفظ وحدت ملی به دشمنان استقلال و آزادی این کشور نشان دهند که افغانستان سرزمین جاودانی است". همچنین او گفت: "مادروا قعیت با دولت ها طرف هستیم و نه با نیروهای وابسته به آنها(اشاره اوعمدتاً به دولت پاکستان است. توضیح از ماست)؛ از این رو باید با طرف اصلی و صاحب صلاحیت گفت و گو کنیم و طرف شویم. کرزی گفت: لویه جرگه را بزودی فرامی خوانیم تا استراتژی پیشبرد پروسه صلح را با طالبان در آینده تعیین کند". اینکه کرزی در آینده پروسه صلح را چگونه به پیش خواهد برد؛ در ماهیت پروسه تفاوت ماهوی وجود نخواهد آمد. چه دولت پاکستان در مذاکرات "صلح" پشت سر طالبان و حقانی و گلبدین قرار گیرد و جریان را رهبری کند و چه خودش مستقیماً منحیث یک طرف قضیه در پروسه شرکت کند، در نتایج حاصله از این مذاکرات تغییر فاحشی رونما نخواهد گردید. زیرا دولت پاکستان در همه حالات همان اهداف پلید و منافع غارتگرانه اش را در افغانستان و منطقه تعقیب می کند. تا زمانی وضعیت در افغانستان بر همین منوال ادامه یابد، یعنی در عدم موجودیت یک نظام و دولت انقلابی مردمی؛ قدرتهای امپریالیستی غارتگر و طبقات حاکم و دولت ارتجاعی پاکستان و دولت ارتجاعی ایران و دیگران با استفاده از گروه های مزدور بومی شان به توطئه ها و اعمال تخریبکارانه علیه مردم و کشور افغانستان ادامه خواهند داد. در اینجا باز هم کرزی درباره پیشبرد پروسه "صلح" با طالبان و حقانی و گلبدین که در این اواخر با ترور ربانی با موانعی برخورد کرده است، متوسل به ترفندهای جدیدی شده است. در حالیکه هدف اصلی او از دایر کردن "لویه جرگه سنتی" با ماهیت طبقاتی و سیاسی مشخص آن(یعنی اجتماعی از خائنین ملی، میهن فروشان، جنایتکاران و قاتلان مردم)، چیز دیگری است و آن قانونیت دادن به "پیمان استراتژیک" بین آمریکا و دولت مزدور و ایجاد پایگاه های نظامی آمریکا در افغانستان می باشد. که یکبار دیگر می خواهد با خدعه و نیرنگ اشغال نظامی و وضعیت مستعمره بودن کشور را طی امضای یک پیمان خائینانه از طریق لویه جرگه "قانونیت و رسمیت" دهد. با امضای این پیمان استعماری اگر تاحال جنایات آمریکا و ناتو در افغانستان با "مجوز ملل متحد" صورت می گرفت؛ بعد از این بر اساس پیمانی است که با خائنین ملی و باندهای جنایتکار مزدور بنام مردم افغانستان به امضاء

رسانده است. مردم افغانستان و تمام نیروهای مترقی، آزادی خواه و میهن دوست باید در برابرین عمل خایانه و جنایتکارانه دولت مزدور و امپریالیستهای امریکائی و ناتوشدیداً اعتراض و مقاومت کنند و اجازه ندهند که بیش از این استقلال و آزادی کشور و حاکمیت ملی آنها پایمال امپریالیستهای جهانخوار، دولتهای ارتجاعی منطقه و طبقات ارتجاعی مزدور گردد.

از آنجاییکه رابطه و همکاری متقابل بین امپریالیسم امریکا و دولت پاکستان سابقه طولانی دارد و این دولت با وجود رابطه با دارو نوکر در مسایل چندی در منطقه با هم ضرورت دارند. از این رو احتمال نمی رود که اقدامات دولت امریکا علیه دولت پاکستان از سطح همین "اخطارها" فراتر رفته و امریکا دست به اقدامات جدی عملی علیه دولت پاکستان بزند. با آنهم در آینده دیده خواهد شد که اوضاع بکدام جهت سیر خواهد کرد. همان طوریکه دولت امریکا برای حفظ منافعش در منطقه به دولت پاکستان احتیاج دارد؛ دولت پاکستان بدون کمکهای اقتصادی و نظامی و حمایتهای سیاسی امریکا در شرایط نهایت بدی قرار خواهد گرفت. دولت پاکستان تا حدی به خواستههای دولت امریکا گردن خواهد نهاد. و جانب امریکا هم علاوه بر مسایل دیگری که در منطقه به همکاریهای دولت پاکستان ضرورت دارد؛ گفته می شود که موضوع حرست از زراد خانه اتمی پاکستان توسط امریکا نیز برای امریکائو کشورهای اروپائی حایز اهمیت است که مبادا گروه ها و عناصر بنیادگرای اسلامی در درون ارتش پاکستان قدرت گیرند و به این سلاح ها دست یابند و از این طریق به تهدید مداوم امریکا و غرب برای امتیازگیری بپردازند؛ از اینرو حفظ روابط با پاکستان و تحت نظر داشتن زرادخانه اتمی این کشور و کنترل گروه های اسلامی افراطی را در پاکستان و منطقه ضروری می داند. چنانچه مایک مولن بعد از سخنانش چند روز قبلش علیه دولت پاکستان بتاریخ اول ماه اکتوبر گفت: " بدون همکاری پاکستان صلح و امنیت در منطقه برقرار نمی شود". از طرف دیگر جانب دولت پاکستان؛ در صورت قطع روابط بین این دو کشور، دولت هند از این ناحیه نفع زیادی از تضعیف دولت پاکستان خواهد برد.

سی و دو سال است که امپریالیستهای دولتهای ارتجاعی منطقه بر سر تسلط و نفوذ بر افغانستان در جدال و تصادم قرار دارند و این هم موردی است که در طی ده سال اخیر امپریالیسم امریکا و ناتو و دولت پاکستان بر سر نفوذ و سلطه بر افغانستان با هم در کشمکش اند که در این اواخر شدت یافته است. و ملاحظه می شود که دولت پاکستان کمتر از سهم مورد نظرش در افغانستان قناعت نمی کند. به همین ارتباط طالبان پیوستن به پروسه "صلح" را مشروط به خروج نیروهای خارجی از افغانستان کرده اند. و بالمقابل دولت امریکا مشغول تهیه طرحی برای امضای یک "سند استراتژیک" و ایجاد پایگاه های نظامی در افغانستان، با دولت کرزی است. از طرفی هم دولت پاکستان با این طرح مخالفت نشان می دهد. اگرچه دولت پاکستان نظریه وابستگیهای درازمدتی که با دولت امریکا دارد و بالمقابل در طی دهه ها دولت امریکا دولت پاکستان را منحنی دولتی با ارتش نیرومند، مورد اعتماد در تأمین منافعش در منطقه می شناخته، احساس خطری از جانب نیروهای نظامی امریکا نمی کند؛ لیکن حضور نظامی امریکا در افغانستان و حمایت دائمی اش از دولت کابل این امکان را از دولت پاکستان می گیرد که بتواند با دست باز نفوذ و تسلط مورد نظرش را در افغانستان و منطقه داشته باشد. لذا دولت پاکستان از طریق گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی بر امریکا و ناتو فشار وارد می کند تا پذیرش طرح "صلح" و شرکت در دولت دست نشانده را مشروط به خروج قوای خارجی از افغانستان نمایند. برخلاف گروه های ائتلاف شمال و تکنوکراتهای درون دولت افغانستان و دولت هند از ایجاد این پایگاه ها و ادامه حضور درازمدت امریکا در افغانستان و منطقه حمایت می کنند. دولتهای ازبکستان و تاجیکستان از باقی ماندن قوتهای نظامی امریکا در افغانستان ظاهراً و بگونه علنی ابراز نگرانی نمی کنند؛ زیرا حضور آن می تواند تا حدی مانع فعالیتهای گسترده گروه های اسلامی مخالف آنها در افغانستان باشد. اگرچه دولت امپریالیسم فدراسیون روسیه حضور نظامی درازمدت امریکا در منطقه را مخالف اهداف امپریالیستی منطقه ای اش تلقی می کند؛ اما در شرایط حاکم کنونی بر منطقه حضور آن در افغانستان برای مدتی معین جهت جلوگیری از قدرتیابی عام و تمام طالبان در افغانستان و توسعه فعالیتهای دوباره گروه های افراطی اسلامی جمهوریتهای خود مختار امپریالیسم فدراسیون روسیه که فعلاً در پاکستان و افغانستان متمرکز اند؛ بنفعش می داند. اما دولت ایران شدیداً با حضور نظامی طولانی مدت امریکا در افغانستان و منطقه مخالف نشان می دهد.

بر مبنای تحلیل و ارزیابی فوق در اوضاع کنونی تضادهای داخلی و خارجی زیادی در افغانستان و منطقه عمل می کنند و افغانستان محراق عمده این تضادهاست. بعبارت دیگر افغانستان میدان جنگ های ارتجاعی قدرتهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی مزدور است و مردم مظلوم و سرزمین ویران افغانستان در زیر چکمه های ارتشهای غارتگر امپریالیستی و نیروهای نظامی گروه های ارتجاعی اسلامی و دولت های پاکستان و ایران پایمال می شوند. این حالت تقریباً بیش از سی سال است که به اشکال مختلف ادامه دارد. بعد از شکست نظامی سوسیال امپریالیسم روس و سقوط رژیم دست نشانده آن در افغانستان در سال 1371 خورشیدی؛ جنگ جنایتکارانه و تباهنکن بین گروه های ارتجاعی درون دولت اسلامی علیه همدیگر و جنگ بین دولت اسلامی و امارت اسلامی طالبان یکدهه ادامه یافت. در ده سال اخیر افغانستان توسط ارتشهای بیش از چهل کشور امپریالیستی و ارتجاعی اشغال نظامی شده و به مستعمره قدرتهای بزرگ امپریالیستی در رأس آنها امپریالیسم امریکا درآمده است و همه گروه های ارتجاعی جنایتکار و مزدور امپریالیسم در دولت دست نشانده امریکا و ناتو سهم دارند. در دوران حکومت طالبان تسلط پاکستان بر افغانستان بنحوی وضعیت قیمومیت را داشت. و گروه های خارجی زیادی منجمله طالبان پاکستانی و القاعده و گروه های اسلامی از دیگر کشورهای اسلامی و ارتشیان پاکستان به لباس طالبان در کنار امارت اسلامی طالبان قرار داشتند که علیه دولت اسلامی ربانی و مسعود می جنگیدند. بالمقابل نیروها و مشاورین نظامی ایران، هند و امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولتهای تاجیکستان و ازبکستان، ربانی و مسعود را کمکهای تسلیحاتی و مالی و لوژستیکی و حمایت سیاسی می نمودند.

در اوضاع کنونی دولت دست نشانده بیش از هر زمان دیگری دچار بحران همه جانبه عمیقی است. این دولت از بدو تأسیس آن دچار بحران مشروعیت و بحران ساختاری بوده است. اعضای متشکله این دولت نیروها و گروه ها و افراد جنایتکار و قاتل مردم و میهن فروش و مزدور هستند، بعلاوه اعضای حزب ارتجاعی ناسیونال شونیست "افغان ملت" و تعدادی تکنوکرات خادم امپریالیسم که بعد از سقوط رژیم طالبان وارد دولت دست نشانده شده اند. این گروه ها و دارودسته های خاین و ضد مردم هر کدام شان وابسته و مزدور کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی مختلف هستند. گروه های متشکله دولت علاوه بر تضاد منافع گروهی شان بازتاب دهنده تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی جهان و دولتهای ارتجاعی منطقه نیز می باشند. با آنکه دولتهای امپریالیستی در اشغال و استعمار افغانستان و به بردگی کشیدن خلقهای آن با هم متحداً عمل می کنند؛ لیکن با هم تضاد منافع نیز دارند. همچنین تضاد منافع دولتهای منطقه خاصاً دولتهای ایران و پاکستان بر سر نفوذ

وسلطه بر افغانستان. از طرفی هم تضاد بین امپریالیست‌های که مستقیماً افغانستان را اشغال نظامی کرده اند و کشورهای امپریالیستی ای که مستقیماً در اشغال نظامی افغانستان سهم ندارند. بعلاوه تضاد میان امپریالیسم فدراسیون روسیه و سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیسم جاپان و دولت توسعه طلب هند با قدرتهای بزرگ اشغالگر بر سر منافع غارتگرانه شان در افغانستان و منطقه متباز است. و نیز تضاد شدیدی بین دولتهای پاکستان و هند بر سر نفوذ و تسلط همه جانبه بر افغانستان وجود دارد. قابل تذکر است که دولت هند، نیز یک دولت ارتجاعی و توسعه طلب است و هرگز دوست خلقهای افغانستان نبوده و نخواهد بود. کمکهای اقتصادی و همکاریهای فرهنگی دولت هند در طی ده سال اخیر با دولت کرزی بخاطر منافع غارتگرانه خودش صورت گرفته است. 1- تأمین نفوذ دولت هند در بخشهای مختلف دولت در افغانستان خصوصاً توسعه شبکه جاسوسی مخوف هند برای مقاصد مختلف. 2- ایجاد زمینه ها برای فعالیت سرمایه های هندی در بخشهای مختلف؛ مالی، تجاری، استخراج معادن، خرید تولیدات زراعتی و صنعتی، تسلط بر بازار داخلی افغانستان و بهره گیری از زحماتکشانشان کشور. 3- جلوگیری از گسترش سلطه و نفوذ دولت پاکستان در افغانستان و منطقه، و مسایل دیگر.

تشدید بحران درون دولت دست نشانده در طی یکسال اخیر خصوصاً تضاد بین پارلمان و حکومت و تضاد بین پارلمان و قوه قضائیه شدت یافته است که تا حد زیادی امور محوله روزانه دولت دست نشانده رابه مشکلات جدی مواجه ساخته است. دولت دست نشانده آنقدر ناتوان است که از عهده حل بحرانهای درونی اش بر نمی آید و چوکات بندی دولت مزدور، فقط از طریق اعمال فشار و پرداختهای مالی هنگفت قدرتهای اشغالگر خصوصاً امریکا (که اراکین بزرگ و متوسط دولت مزدور در ارکان سه گانه اش از آن مستفید می شوند)، حفظ شده و از سقوط و فروپاشی حتمی آن عجلتاً جلوگیری شده است. برخلاف عقیده و نظر "روشنفکران و صاحب نظران" خادم امپریالیسم که دایماً در مصاحبه های شان سعی می کنند تا دولت مزدور را با انتقاد و اندرز "اصلاح" کنند؛ لیکن اینها آگاهانه جهت اغفال و اغوای مردم افغانستان دایماً به لاپایلات و اراجیفی متوسل می شوند. در حالیکه بحران مشروعیت و بحران ساختاری این دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم در سرشت آن عجین است. و این دولت باماهیت طبقاتی و ترکیب ساختاری اش، با ویا بدون حضور نظامی قدرتهای امپریالیستی باز هم دچار بحرانهای شدیدی خواهد بود. و سروصداها و تبلیغات گمراه کننده امپریالیستها و دولت مزدور درباره پیش برد "پروژه صلح" با طالبان و حزب اسلامی و حقانی در طی ماه های اخیر بهیچ صورت صلح و امنیت و آرامش واقعی برای مردم افغانستان بیار نخواهد آورد. این "صلح" در صورت تحقق آن، همان تحقق ثباتی و سازش امپریالیستها و مرتجعین است که از حالت جنگ به "صلح" می روند. که باز هم فشار ستم و بیدادگری و محدودیتهای طبقات ارتجاعی و امپریالیستها بر مردم افغانستان بیشتر شده و حقوق مدنی و اجتماعی آنها بیش از پیش سلب خواهد شد.

حل تضادهای اصلی و اساسی جامعه افغانستان یعنی تضاد بین طبقات خلق و طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و امپریالیسم (در شرایط کنونی امپریالیستهای اشغالگر دولت مزدور) و نجات توده های خلق از جهنم ستم و استثمار و جنایات طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و امپریالیستهای حامی آنها، فقط از طریق مبارزه انقلابی توده های خلق تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری و پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک (دموکراتیک نوین) منحیث فاز اول انقلاب اجتماعی خلق ما امکان پذیر است. دیگر همه الترناتیفها که توسط احزاب، سازمانها و گروه های رفرمیستی و پارلمانتاریستی و یا گروه های اپورتونیستی رنگارنگ مطرح می شوند، سرابی بیش نیست. برخی از گروه های اخیر الذکر با عاریت گرفتن کلمات و مقولات مترقی منجمله مقوله، انقلاب، استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی می خواهند توده های خلق خصوصاً اقشار تحصیل کرده جوان را اغوا کرده و بطرف شان بکشانند. در جوامع طبقاتی چه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و چه در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی؛ انقلاب کار توده های خلق است. اما این انقلاب با مبارزات خود بخودی و یا قیامها و شورشهای خود جوش توده های خلق که از فرط ستم و استثمار، استبداد و بی عدالتی طبقات حاکم (دولت) و امپریالیستهای حامی آنها به غلیان می آیند و شورش می کنند، به پیروزی واقعی نمی رسند. شورش علیه هر ناحی برحق است و طبقات حاکم را مورد ضربت شدید قرار داده و آنها را برای مدتی از وحشت و استبداد علیه خلقها جبراً عقب نشینی و می دارد. اما شورشها و قیامها و مبارزات مردم بدون رهبری انقلابی سازمان یافته بزودی توسط طبقات حاکم سرکوب می شوند و یا جناح دیگری از طبقات ارتجاعی که در مخالفت با جناح حاکم قرار دارد با طرح شعارهای بظاهر فریبنده این قیامها و مبارزات مردم را تحت رهبری شان قرار می دهند و از آن در جهت کسب امتیاز سیاسی و طبقاتی شان استفاده می کنند. بعبارت دیگر همه نیروی مبارزاتی توده های مردم که در طی سالها تحمل ستم و استبداد و وحشی گریهای طبقات حاکم متراکم شده است و تمام خشم های فروخورده مردمان زحمتکش مظلوم و ستمدیده که آزاد می شود و انفجار می کند، توسط جناح ارتجاعی دیگری از طبقات حاکم به کمک قدرتهای امپریالیستی و یا دولتهای ارتجاعی خارجی، با ده ها نیرنگ و فریب در این جنبشها در کنار توده های خشمگین قرار می گیرند و با هموائی کاذب با آنها رهبری آنها را تصرف می کنند. و افعیتهای انکارناپذیری در خیزشها و مبارزات آزادی خواهانه و مترقی خلقهای کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه و ایران به مشاهده رسید. در کشورهای مصر و تونس باز هم جناح دیگری از طبقات ارتجاعی با چهره ها و مهره های جدیدی از همین قماش و یا حیثاً چند فرد معدودی ترقی خواه و "خوشنام" در جامعه در مسند قدرت دولتی تکیه زدند و سکان قدرت سیاسی (طبقات استثمارگر و ستمگروابسته امپریالیسم) را در دست گرفتند. در بحرین دولت خیزشهای مردم را به کمک دیگر کشورهای ارتجاعی منطقه مانند عربستان سعودی و امپریالیسم امریکا تا حد زیادی سرکوب کرد. در سوریه گروه های مختلفی از نمایندگان بخشهای از طبقات ارتجاعی و گروه های بورژوا فروریست و گروه های اسلامی افراطی و "میانه رو" ماه هاست که یکمک دولت ارتجاعی ترکیه و قدرتهای امپریالیستی مشغول سازماندهی خود برای کسب قدرت در آینده هستند که در این اواخر "شورای ملی" مخالفین دولت سوریه در استانبول تشکیل گردید تا در صورت سقوط رژیم بشار اسد، قدرت سیاسی را تصرف کنند. در یمن جناح های مسلح تحت رهبری سران قبایل مخالف دولت علی عبد الله صالح و گروه های اسلامی افراطی در رأس تظاهرات مبارزات خیابانی خلقهای یمن قرار گرفته اند. باین صورت بدون رهبری انقلابی در این دو کشور دیگر نیز می توان گفت که فرجام مبارزات مردم علیه ارتجاع حاکم وابسته امپریالیسم چگونه خواهد بود. موضوع دیگر اینکه از همان آغاز جنبشهای خودجوش توده های خلق در تونس و مصر قدرتهای امپریالیستی روند این تحولات را مستقیم و غیر مستقیم شدیداً تحت نظر داشتند و زمانی ملاحظه کردند که بخش دیگری از طبقات حاکم و گروه های بورژوازی و خرده بورژوازی در رهبری این جنبشها قرار گرفتند به شدت از آنها حمایت کرده و آنها را "بهار عربی" و پیروزی "انقلاب" این خلقها بخورد عوام این کشورها دادند. در این جریان کشوری مثل تونس روشن تری است. از اولین

روزتظاهرات مردم لیبی، رژیم ارتجاعی و استبدادی و خود کامه فذافی تظاهرات و اعتراضات مردم لیبی را با گلوله پاسخ گفته وده ها تن را به قتل رساند؛ بدین صورت جنگ مسلحانه توسط گروه های معینی و بخشهای از مردم علیه دولت لیبی آغاز شد. افرادی از سران ارتش و از سران دولت لیبی که مخالفت دیرینه با رژیم فذافی داشتند به تظاهرکننده ها پیوستند و حتی یک واحد از ارتش دولت لیبی نیز به تظاهرکننده ها پیوست و رهبری تظاهرات و جنگ مسلحانه این گروه ها و توده های مردم را بدست گرفتند. ملاحظه کنید که قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو با استفاده از فرصت، حملات نظامی هوایی و زمینی گسترده و خونین را زیر نام کذائی "حفاظت از جان غیر نظامیان" بر ضد دولت فذافی آغاز کردند و با پول و امکانات نظامی عناصر و گروه های از طبقات ارتجاعی لیبی را که مخالف با رژیم فذافی بودند از داخل و خارج لیبی سازمان دادند و با کمکهای مالی و تسلیحاتی بنام رهبران جنبش بر مردم لیبی تحمیل کردند. و بدین وسیله تظاهرات و مبارزه مردم لیبی تحت رهبری جناحی از ارتجاع با حمایت و مداخلات مستقیم قدرتهای امپریالیستی از مسیر اصلی آزادی خواهانه و ضد استبدادی آن خارج گردید. و تحت رهبری گروه ها و افراد ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو قرار گرفت. با سقوط حکومت فذافی حکومت موقت جدیدی تحت رهبری همین گروه ها تشکیل شد که از حمایت همه جانبه قدرتهای امپریالیستی برخوردار است.

جنبشها و خیزشهای توده های خلق در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه در طی نه ماه اخیر و نتایج آن برای توده های مردم این کشورها، برای توده های خلق و روشنفکران مردمی خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بسیار آموزنده است. توده های خلق و روشنفکران مردمی و مترقی در این کشورها باید هوشیار و بیدار باشند که هر نوع مبارزه و فداکاری آنها در راه آزادی و نجات از تسلط طبقات ارتجاعی و امپریالیسم، بدون رهبری واقعاً انقلابی مردمی میسر نیست. خلقهای این کشورها باید فریب تبلیغات احزاب رویونیست و بورژوا فرمیست را در کشورهای شان نخورند. باین عبارت که توده های خلق و روشنفکران مردمی باید با کسب آگاهی سیاسی انقلابی دوستان و دشمنان طبقاتی و ملی و دوستان واقعی مبارزه و انقلاب شان و دوستان کاذب انقلاب شان را از هم تمیز نمایند. در تمام کشورهای جهان علی الخصوص در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که سطح آگاهی سیاسی توده های مردم پائین است؛ احزاب و گروه های اپورتونیست و رویونیست رنگارنگ در فقدان نیروهای انقلابی مردمی تا مدتی می توانند با سوء استفاده از جملات و مقولات مترقی و انقلابی به آسانی مردم را اغوا کنند. مردم و روشنفکران مردمی باید متوجه اهداف و عملکردهای احزاب و گروه های سیاسی مختلف در کشورهای شان باشند، و جداً توجه کنند که کدام یک از اینها واقعاً انقلابی اند و در راه پیروزی انقلاب مردم و نجات آنها از استعمار و استبداد و بدبختی، صادقانه مبارزه می کنند. توده های مردم باید با هوشیاری و آگاهی به گروه ها و افراد بورژوا و خرده بورژوا شیدای که با ماسک انقلابی، توده های خلق و روشنفکران مردمی را اغوا می کنند، اجازه ندهند که رهبری مبارزات شانرا بدست گیرند. متأسفانه که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تعداد این قماش احزاب، سازمانها و گروه ها زیاد هستند و به اشکال و شیوه های مختلف مردم نا آگاه را فریب می دهند. خطرناکتر اینکه عده ای از این گروه ها و افراد که روزی در جنبشهای انقلابی این کشورها فعالیت داشته اند و بعد با سقوط در منجلاط تسلیم طلبی و اپورتونیسم، راه انقلاب و مردم را رها کرده و در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار گرفته، ولی هنوز زیر نام "انقلاب و حزب انقلابی" به تجارت سیاسی شان مشغول اند.

در طی چهل سال اخیر افراد و گروه های چندی که منسوب به جنبش انقلابی (جنبش دموکراتیک نوین) افغانستان بودند ولی با غلطیدن به منجلاط اپورتونیسم و رویونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی، از صف جنبش انقلابی پرولتری کشور پرده شده اند و بخشهای از آنها عمل در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار گرفته اند و گروه ها و افرادی از اینها هنوز با کمال پروائی صحبت از "دفاع از منافع مردم و میهن و انقلاب" دارند. از اینرو خطر گمراه کردن توده های مردم توسط این تشکلات و گروه ها زیاد است؛ زیرا مردم ما شناخت لازم از این گروه های اپورتونیست و رویونیست ندارند و شناخت از ماهیت ایندولژی یک سیاسی و اهداف این گروه ها احتیاج به دانش سیاسی انقلابی دارد. این رسالت و وظیفه تشکلات و روشنفکران واقعاً انقلابی است؛ تا همپا با مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و ترویج و تبلیغ اندیشه های انقلابی پرولتری، چهره های انحرافی و ضد انقلابی این تشکلات و افراد رابه توده های مردم معرفی کنند تا فریب جملات بظاهر مترقی و شعارهای میان تهی آنها را نخورند.

(پولاد)

6 اکتوبر 2011